کلام الملوک ملوک الکلام

لله الحمد والمنة که درین ایام فرخنده فرجام نضارت انضمام کلام بلاغت نظام
فصاحت التیام یعنی رقعات پندآمیز موعظت خیز خزینهٔ آیین خسروی گنجینهٔ خوش تدبیری المسمی

رقعات عالمگیری

ریختهٔ کلک جواهر سلک سابق شاهنشاه هندوستان زبدهٔ دودمان گورکان
نامی فرزندان امیر تیمور صاحبقران مؤید اعجاز طرازی جهان پناه حضرت اورنگ زیب عالمگیر غازی

در مطبع منشی نولکشور کانپور باهتمام بهگوان دیال اکسٹنٹ طبع گردید

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے اوسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے ہین اُن مین بعض کتب انشاء فارسی و اُردو وغیرہ درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب منشات فارسی

انشاے بہار عجم - بالتزام الفاظ فارسی در رقعات کہ کوئی عربی کی لفظ نہین آئی مصنفہ مولوی امانت علی۔

انشاے خلیفہ - مع اشعار کار آمد خطوط نویسی مشہور انشاء درسی از خلیفہ شاہ محمد قنوجی۔

انشاے تمیز - مصنفہ منشی کالی رای تخلص تمیز۔

انشاے مادھو رام - مصنفہ منشی مادھو رام۔

انشاے منیر خط نستعلیق مصنفہ میر صافی منیر لاہوری

ایضاً بخط شکست

انشاے بہار ہند - رقعات بعبارت عاری مسیح تصنیف عبد العزیز آر دی۔

انشاے جامی - مصنفہ ملا عبد الرحمن جامی۔

انشاے طاہر وحید - از منشی مرزا طاہر وحید۔

انشاے فائق - مصنفہ مولوی محمد فائق۔

انشاے دولت رام - مصنفہ منشی دولت رام۔

انشاے گلزار عجم - مصنفہ مولوی مقبول احمد فاروقی

انشاے مفید - مصنفہ منشی لچھمی رام پنڈت۔

انشاے دلاویز - تلازم شطرنج مین مصنفہ مولوی عزیز آروی

انشاے عجیب - اسمین رقعات ہین سواے لفظ فارسی کے لفظ عربی نہین ہے مصنفہ منشی محمد جعفر۔

ظہیر الانشا - مصنفہ منشی محمد ظہیر الدین۔

انشاے صفیر بلبل - مع صحت نامہ یہ بڑے مرتبہ کی انشاء رنگین عبارت کی ہے مصنفہ مولوی عبد اللہ خان علوی خرجوی جنکا پایہ نثر نگاری مین ہمرتبہ قدما ہی۔

انشاے دلکشا - جلی قلم مصنفہ منشی فتح چند۔

انشاے بے نقاط - سب رقعے صنعت مسقوط النقاط مین ہین تصنیف منشی کامتا پرشاد۔

انشاے لطیف - اسم بامسمی ہے تصنیف منشی ہیرالال ہمی باید شنید یہ نسخہ بھی بمصداق قل ما دل غایت درجہ سودمند اور حاوی انداز نویند ہے۔

رقعات عزیزی - مصنفہ جناب مولوی عبد العزیز صاحب آروی

به عون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

رقعات عالمگیری

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع مزین مطبوعِ جهان شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاہی کہ سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست و پس ازاملای ستائش جہان پناہی کہ حلقہ بندگیش زینت گوش سرتاسر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب ہمایون فال بر رای مہر انجلای دانشوران سخن رس و سخنوران صبح نفس پوشیدہ نماند کہ درین نسخہ موسوم برقعات عالمگیری ملقب بکلمات طیبات کہ مولف از رقائم کرائم بادشاہ دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بہادر بادشاہ ہندوستان ست انار اللہ برہانہ ہمین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایہ از بادشاہ زادہ کلان سلطان محمد معظم المخاطب بشاہ عالم بہادر ست و در بعض سلطان محمد اعظم شاہ بہادر بادشاہزادہ دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شدہ و فرزند عالیجاہ خاصۃ القاب سلطان محمد اعظم شاہ بہادر ست و برادر نامہربان عبارتست از دارا شکوہ برادر کلان آنحضرت و فرزندزادۂ عزیز و فرزندزادۂ بہادر ارادہ است از محمد معز الدین بہادر پسر کلان شاہ عالم بہادر و محمد بیدار بخت بہادر ہمین پور سلطان محمد اعظم شاہ بہادر و فرزندزادہ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بہادر پسر دوم شاہ عالم بہادر و عمدۃ الملک مدار المہام و آن فدوی از اشارہ است از اسد خان کہ بعد فوت شایستہ خان بخطاب

له مصئون بوزن مفعول اسم مفعول ہے صون معنے اسکے نگاہ رکھنا گیا ۱۲ ص ۲ ہے اپنی یاد پر کچھ لکھنا ۱۲ سے ذکر ان لفظون کا بطور براعت استہلال در تلمیح اور ایہام ہے ۱۲ براعت استہلال خطبہ مین ایسے لفظون کا لانا جو کتاب کے مناسبت رکھتے ہون تلمیح اشارہ کرنا کسی قصہ یا حدیث و دیگر کی طرف ایہام ایسے لفظ کا لانا جسکے دو معنے ہون اور معنے بعید مراد ہون سے ختم وغیرہ کا زائل ہونا ابر کا کھلنا ۱۲ ص شہ روشن کے اندر محبت اور دلیل عقلی ۱۲ ع حرف

امیر الامرا بسرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ
اختصار القاب و الفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا بخشی ایماست از میرزا صدر الدین محمد خان
صفوی و میر آتش از ترتیب خان و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد از رقعات
موسوم باشاهزادهٔ کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید رقعه ۱ بهین پور خلافت فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالیٰ و سلم اعلیحضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و
خراسان و هرات ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسپردگی مراد بخش با نصوب
فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور بر خاسته آمد
و باشمالت اهالی و اکابر آن دیار نپرداخت ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و زر ضایع
از ینجاست که گفته اند از میناخلف دختر بهتر نظر باین توجیه که ع اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این فانی
را آرزو باقی ست تدبیرش غیر ازینکه نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت
بفرستیم دیگر از ما چه می آید باوجود تاکیدات حضور شما قندهار را نگرفتید تا باین مهم چه سد ظاهر کار شما
عارف بجز و بر عارفه این نمود بی بود خود آفتاب سر کوه است بدست آمد چه دنیا و چه شما فکر خود کنید که
در ینجا بچشمان چه رو خواهید نمود و در آنجا بحضرت حق سبحانه تعالیٰ و حضرت اعلیٰ رقعه ۲ فرزند
سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالیٰ و سلم از عرض بعضی ظاهر شد که امسال نوروز بطور اهل
ایران بتکلف کرده اند بفضل الٰهی عقائد خود درست دارند این بدعت تازه از که آموخته اند ظاهر آن
عرب که خود را سید میگویا نیدع بدنام کننده نکونامی چند + تعلیم کرده باشد بهر حال چون این روز
از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هنوز روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدأ تاریخ من بعد العمل نباید و چنین جهالت
بفعل گراید بیت گفته گفته من شدم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو استغفر الله ربی من کل ذنب
و اتوب الیه رقعه ۳ بهین نو سلطنت بر اضا پسر رحامین که ظاهر سیاست و میدارد عرضداشتی که نوشته بودند

لہ نگاہ رکھنے والا ۱۲ لہ ایک شہر ہے خراسان کے مقامات میں ۱۲ لہ خراسان ایک ولایت ہے ہندوستان و ایران کے بیچ میں ۱۲ لہ خراسان مشرق و عراق ... ۱۲ لہ ہرات خراسان کا نام ہے ... ۱۲ ... بغیر بلائے ۱۲ لہ نیرہ پوتا ۱۲ لہ آنحضرت مراد اعلیحضرت ... ۱۲ ... نوروز سال کا پہلا دن ... ۱۲ ... ۱۲

بطالعه درآمد مشتمل مراتب غم و بزرگ امکان ندارد رود طرفه تر اینکه آن فرزند خبر خانه خود ندارند خبر پرداخت اسیر از کجا یافتند
بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت است + و بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴
همین پور خلافت بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت اسپاه می نمایند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند ظاهرا مقصد
چند هزار داشته باشند خدا توفیق رفیق سازد اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که درینولا کرده اند موجب آن معلوم نشد
پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هنود مشیر را از نوکری برطرف ع از ماست همه فساد باقی
رقعه ۵ همین پور خلافت با وجود سلامت نفس فتح الله خان را چرا ناخوش کردید ما در ایام بادشاه زادگی
با امرا اینچو سلوک میکردیم که همه راضی بودید و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف ما میکردند بلکه با وصف
اقتدار برادران مهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه باشاره برادران مهربان
حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند تا بازیانه اغماض و تحمل متنبه شده از سر
انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت
مرتسم گشت و کارها دست بسته بزور بازو وا این مور ضعیف صورت گرفت شما مثل فتح الله خانی را
رنجیده خاطر کردید هیچو سپاهی جگردار همه کاره را که بکار عمده شما می آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار
لعل و گهر میدهی چه سود + دل را شکسته نه که گوهر شکسته مضی ما مضی اگر حالا هم دلجوئی کنید بهتر و برای اصلاح
کار مفید تر است بیت نصیحت گوش کن بشنو و بهانه مگیر + که هر چه ناصح مشفق بگوید بپذیر + بیشتر هیچ ضرر
والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم
شد که چیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر دیوان نشینند سن شریف چهل و شش نازم باین ریش
و فش ع رقعه ۷ همین پور خلافت منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه بر زبان او حواله
شده ابلاغ نماید از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم و بر سر این عاصی پر معاصی چها خواهد گذشت حالا
از همه فرصت میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان ما در کار مکار را باید که تخالف نکنند و مجوز کشت و خون خلق

که بندگان خدا بند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه هنگامه بر پا شد نیست ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت
خلق ادراک کرده ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد بنام بادشاهزاده
محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ - فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برای ما فرستاده انداز سوای
آن خیلی خوشیم و یاد از غمخوار بهای پدر پیر از آن فرزند جوان بخت میدهد از کمال تخطط بخوشخرام موسوم
کرده شد چون آن فرزند در تجویز نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه
که فهرست آن بقید رنگ و نسل مرسله آخته بیگی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه
ڈالی انبه آن فرزند بذائقه پدر پیر خوشگوار آمد برای نام آنبه گمنام استدعا نموده اند چون آن فرزند
جودت طبع دارند روادار تکلیف پدر پیر چرا می شوند بهر حال سدهارس و رسنا بلاس نامیده شد
رقعه ۱۰ - فرزند عالیجاه مزه کهچڑی بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان با
نمیرسد میخواستم که سلیمان بریانی پز را از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد اگر از شاگردان او کسی مهارت
این فن داشته باشد طلبیده آید والا خوش باشد نگه بیانید و بخورند و بخورانند بیت خوشا وقتی و خرم
روزگارے + که یارے بر خورد از وصل یارے + بیت هوس از سرم یکسر برفت + سیاهی ز مو رفت و
از زر و زر رفت + رقعه ۱۱ - فرزند عالیجاه الحمد لله که فرزند زاده بهادر خوب آمد و کار دولتش ترقی روز به دارد
حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سیتی و تنبیه جاٹان فرزندزاده
بهادر بحال خواهد ماند فرمان بهادر شد که از راجپوتان عمده راجه بشن سنگه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه
و ذخیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد بزرگوار آرزوی نبرد دیده راه را
باسلام آباد عرف متهرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من اعلی حضرت میفرمودند که تنها کار
بیکار انست انسان اگر با امور عقبی نتواند پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه بدست که الدنیا مزرعة الآخرة
واقع شده خود دیده و به نفس نفیس چهار گهڑی آخر شب از خوابگاه بر آمده بابتشار توفیق وضو کرده

باوراد و وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة باجماعت فضلا نماز صبح ادا کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن جهانگیری دیوان عام میفرمودند و دران مجلس جمیع منصبداران جزوکل بارمجرا یافته دیوان اعلی و میربخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن ترددات و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده دامن امید هرکدام بانجاح مرام پرداخته دلگیری دیگران مینمودند و بعد ملاحظه معتاد اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهڑی روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص رونق می بخشیدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نوسرفرازان منصب معروض نموده حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقائع و سوانح هر صوبه بعرض کرده فرخوار هر مقدمه صدور احکام و فرامین را بحکم ناطق میگرفتند تا قریب دوپهر این معاملات درپیش می بودند بعد بر غبت طعام خاصه که تاکیداً از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و دادگستری بقدر سد رمق نوش جان فرموده و جزا گل و شرب وظیفه خوران و راتبه داران که اکثری از علما و فضلا و طلبه علم و مساکین و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنها در نظر کیمیا اثر رو شناس میداشتند استفسار نموده درخوابگاه خاص تشریف برده ساعتی باول بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهڑی روز ازخوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند پس ازادای نماز ظهر و اوراد و تسبیح در دست در اسد برج آمده می نشستند دیوان اعلی درآنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط انور میرسانیده و چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام میفرمودند درین وقت بخشی دیوان تن نوسرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانیدند و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب هر دو و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف میبردند و درانجا

Interlinear glosses: اذان ۱۲ — طالب دیدار لوگ ۱۲ — اردا کرنا ۱۲ — مقصد ۱۲ — خود ۱۲ — بادشاه ۱۲ — خلاصه ۱۲ — لائق ۱۲ — طاقت دینا ۱۲ — روزینه ۱۲ — سافران ۱۲ — یعنی مسجد میں ۱۲ — حسنت

Margin notes:
له اوراد و دعا جو ہر روز ایک وقت معین میں پڑھا کرتے ہیں ۱۲ سه یعنی پرداختند مشغول ہوتے تھے ۱۲ سه فضلا فاضل کی جمع یعنی بزرگ ۱۲
ه دیوان عام وہ مکان جہاں ہر ایک شخص کے جانے کی پروانگی عام ہو ۱۲
ع بار پانا کسی کے پاس جانے کی اجازت حاصل ہونا اور لغوی معنی رخصت اور اجازت ۱۲ سه مجرا سلام کے معنی میں مستعمل ہے ۱۲ شه دلگیری کسی کی کرنا یعنی اس کے دل کو بہلانا ۱۲
ف دیوان خاص وہ مکان جہاں ...
[illegible]
۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲

مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر میشدند
اندرون پرده نسوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف در اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان
و عجائب و غرائب دیار و امصار بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانه روزی خود را
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرماندهی میدادند چون شفقت پدرانه در حق آن فرزند قلبی است نه قلمی لهذا
در نوشتن و اطلاع دادن هر چه خوب باشد و بر آن فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیارم در نوقت آنچه بیاد
بود بزبان قلم دادیم معاف دارند رقعه ۱۳ - فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد
میروند چنانچه شنیده شد سایبان بردار ایشان زیادر افتاد و زندگی را جواب داد دیدنی حضور بجضو طریق
سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جان ست
رقعه ۱۴ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ و برادران کار چکله کوڑا برعایت خاطر آن فضل
اجمل معزول نشده رعایای آنجا او را ایلا دارند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داور روز
داوری هست محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام او شما می نویسند چرا اعمال حق دانسته باحوال سکنهٔ آنجا و آن
والا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض تنخواه خواهند یافت رقعه ۱۵ - فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ
دیوان خاص آن فرزند کارها بجز و بی سر انجام میدهد غنیمت ست اضافه منصب و خطاب خانی اگر نبوسته داده واید
آدم خوب مثل طلای بی غش ست بیت آنچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیار و نیست + نیست جز انسان درین
عالم که بسیار و نیست + روزی سعد الله خان مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیر دست بدعا برداشته
بود یکی از ندما گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند جوهر دیانت
و امانت در خلقت انسانی جبلی ست بهر که حق تعالی کرامت کرده باشد اما همت و انصاف آنها نیز در خلقی
هست کنو کرا ام فه الحال و از وجه معاش مقدار احوال فارغ البال فرار د تا ضرور یا عالم تعلق خلل انداز اعتقاد
او نشود ع که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ - فرزند عالیجاه برانفر جنگ التماس ماهی مراتب کرده اند اگر چه

ضابطه نیست که کمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن چون دو کار دست بسته از دست ما فبر آمده و پاس خاطر
آن فرزند علاوه آن امداد ادیم از همان ماهی مراتبها که از انجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که
مافوق مرتبه وست بجا آرد رقعه ۱۷ - فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات حصهٔ سپاه آنفرزند پرگنه
سکرارا واگذاشت نموده عوض آنمحال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه وکثرت طلبداران است از ینجا
گوشت و استخوان آنچه بود برابر قیمت یافته معوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده
از همانجا بدهد رقعه ۱۸ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظ الله تعالی و سلم از وقایع صوبه مالوه بعرض رسید
که بهار سنگه کوربباطن که از کمال نخوت و پندار مایهٔ شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود از دست
ملوک چند پشیدست دیوان آنفرزند ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل
حال بیت ای خدا قربان احسانت شوم + اینچه احسان ست قربانت شوم + فی الحقیقت ظهور این نتیجه
فیض تربیت آنفرزند ست که نوکران آن والاده میرگرم کارهای عمده بادشاهی میکند باین توجیه که تهنیت خالی
بزبان نباید ما لا مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آنفرزند مرحمت نمودیم چون این هندو همان مثل
راست آورده که گویا گنجشک مردانه باز را زده او را بمنصب پانصدی ذات وصد سوار و خطاب رائی
و خلعت و شمشیر و اسپ سربلند بخشیدیم آنفرزند هم رعایتی درخور که موجب امتیاز او و اقران او از امثال
تواند بود والبته مع نشان تحسین و آفرین در استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمات امید
نتیجه افزاید رقعه ۱۹ - فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگخان بابی تغیر کردن و برادر داره و غیره
دیوانخانه خود دادن شیشه در دست دیوانه دادن است خود شکستن ست قوم بابی در صوبه گجرات از مدتها موقر و اسم و رسم سپاهگری
دارند فوجدار یها صوبه بغیر از ینها بدیگران دادن و وراز عقل ست سورتهه جائیست که مثل حسن علیخان پسر
آله وردیخان و صف شکن خان و غیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بودند تا از عهده بندوبست آنجا برآمده
اگر متصدیان آنفرزند بر نقشه عمل شجاعت خان سوم راه روند خوب ست والا این صوبه گجرات ست خدانخواسته

اگر سر رشتهٔ عمل بکد و جا بر بهم خورند تدارک آن بطول خواهد کشید بیشتر مختارند بیت من نگویم که این مکن آن کن + مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ - فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از مهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافران بغارت میبرند و متردّدین با نیست نمی توانند آمد و رفت نمود هرگاه در قرب لشکر ما و شما اینحال بوده باشد وای برحال طرق دور دست و معلوم میشود که منهیان اخبار معتبر بآن فرزند نمیرسانند از انجا که غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست و جهانبانی ست کاتبان حال را بتهدید تعین نمایند و عمله و فعلهٔ پیشین را بسزا رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند تنگ بدعملی تا گوارا توان کرد بیت من میگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هرچه باشی زود باش والدعا رقعه ۲۱ - فرزند ارجمند عالیجاه آبخوره چینی خوش قماش که اکنون باوجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین ضمن کرسی کچکره نیز بنظر گذشت برای آن فرزند ارجمند فرستادیم شکر بر عطیه بجا آرند و در ارسال الی النیه تلافی مافات کوشند رقعه ۲۲ - فرزند عالیجاه یاد داریم که روز بتکیت عبد اللطیف قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود این دو مصرعه بر زبان طبیق ترجمان راندند بیت شاه مارا ده دهد منت نهد رازق ما رزق بی منت دهد + گفتیم همچنین ست ما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عاقبت خود و حصول دعای مزید نعمت و دولت ست نه برای آرزو و منت گفتند اگر فی الحقیقت از ضمیر اراده باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند بلکه بمظلومان محنت کش زیاده از آن بگذارند و او را وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها و زوایا و ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دادِ قویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی نعمت مشاهده نمایند به تقریب نالش کنندهٔ چکله کوڑا این نقل بیاد آمد که بی اختیار به آن فرزند قلمی شد والدعا رقعه

مغالط العوام ہے ۱۲ خانقاه وه مقام ہے جسمیں درویش اور مشائخ بہت سے رہتے ہوں اور وہاں بیٹھکر عبادت کرتے ہوں ۱۲

فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند و تھانجات بجوکیتان
اقربای مردار خوار سپرده مستغیثان بجنایت داروغه مذکور بعدالت آنفرزندی بار نمی یابند و جمعی مال مردم
خوار او باتش رفیق و آماده شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد
و او حق سبحانه تعالی عادل ست اگر ظالم را کار فرمائیم هر عذابیکه از ظالم بامور ما برآید عدل ست ما آن
سزاواریم که ظالم را زور دادن بداد داد خواه نرسیدن معنی خود مجوز ظلم بودن ست بیت گندم از گندم
بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + رقعه ۲۴ - فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفه تا کی بحال
تباه و محروم خواهد بود دیر باز شما حقی دارد نو اسهای شیر انچه کردند نتیجه آن دیدند متلف حق بهیچ حال تباه
و محروم خواهد بود دیرباز روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میر بدهوچه کار رستمانه کرد فیل را
از شوخی باز داشت و خلعت عنایت ما گرفت که حق خانه زادی بجا آورد مزد چرا نگیرم برای خاطر ما
سینه را از کینه دیرینه پرداز ند و آن ضعیفه را که غیر شما دیگری ندارد مشمول سازند بیت قدیمان خود را بیفزای
قدر + که هرگز نیاید ز پرورده غدر + رقعه ۲۵ - فرزند عالیجاه نوشته اعتماد خان وحی نیست که خواهی
نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق انچه لازم ست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ - فرزند عالیجاه روزی
سعدالله خان در حضور پدر برآمد اعلیحضرت سبب پرسیدند عرض کرد که فقره چند در ریاضی بنظر آمده بود
نقل برمیداشتم تا بعرض سانم قیام بنیان سلطنت از عدالت و افزایش ملک و مال از شجاعت و سخاوت
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا نشان عقل ست عامل بودن بر عقائد و مستقل
ماندن در عین شدائد مقصر نبودن در امور دینی از تدبیر راضی و شاکر ماندن بر تقدیر دیرپائی خاندان از ترحم
نمودن بر یتیمان و محتاج نشدن خود از کام روائی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا
مظفر و منصور بودن باستمداد همت فقرا ست دست ماندن از زینت ازاله درد دردمندان امید رحمت
داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان آنحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور

داوند آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمود تند خواستم که تنها متلذذ نباشم با آن فرزند دلبند هم نوشتم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷ - فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظ الله تعالی وسلم ظاهر الیسار ناظر دلو انجانه آنفرزند عالیجاه در نقار خانه قمار میباز دحیف صد حیف با وصف دعوی جهانبانی اینهمه غفلت و نسیانی هر کار ها را چه شد که خبر می رسانا یار فروشی خواهد بود کاتبان جدید مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸ - فرزند عالیجاه ظاهر الیشان یکماه طرف دریلے تل در صید کلنگ بسر بر دند اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا مید هد فاما در صورت فراغ از سر انجام امور متعلقه که بمنزله فرائض توانگفت خوشنما و خوش آیند تر ست خصوصاً ادای حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب آمده و خبر باز پرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره وغیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد به تنظیم و تنسیق معاملات خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان و محمد بیگ چرا نمی پردازند شمارا ذوق صید افگنی و مارا شوق قلاع شکنی و خرس بچگان گرفتنی هیهات معاش کجا و معاد کو بیت هر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم کم در جهان + عمر به بطالت میگذرد وکاری از دست نمی آید فردا ر خدا را چه جواب باید داد ع کریما به بخشای بر حال ما رقعه ۲۹ - فرزند عالیجاه اگرچه آنفرزند جوان مشتاق پدر پیر نیستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع بیا دار و دل کو بها غم بردار رقعه ۳۰ - فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر بتصدیت بنادر اصلا مناسبت ندارد یعنی چنان مینماید که دزد را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده بعمل نباید رقعه ۳۱ - فرزند عالیجاه قصبه دهد از مضافات صوبه گجرات امولد عاصی پر معاصی است رعایت سکنه آنجا واجب دانند و پیر مخفی را که از مدت فوجدار آنجا مستمال و بحال دارند و حرف مریضان غرض کی فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در شان آنهاست در حق او نشنوند فرد عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی و گردارد + بمهر کوچک خود لطف دیگر هست شاهان را

ے قلاع جمع ہے قلعہ کی جسکو ہندی میں کوٹ کہتے ہیں ۱۲ ے خرس بچگان ہندی ریچھ کے بچے جسکو بھالو بھی کہتے ہیں ۱۲ ے معاش زندگانی کرنا اور وہ چیز جس سے زندگی کریں ۱۲ ے بطالت مصدر ہے معنے معطل ہونا بیکار ہونا ۱۲ ے بنادر جمع ہے بندر کی بندر وہ کنارہ دریا کا جہاں کشتیاں وغیرہ باندھی جاتی ہیں یعنی لنگر کیجاتی ہیں ۱۲ ے بالفتح بزرگی ہونا اور دریافت کرلینا کسی چیز کو ۱۲ ے کاری از دست ما نہیں کوئی کام انجام ہو سکتا ۱۲

رقعه ۳۲ - فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم لئیم رفته میگویند
که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید
در نظر شما نتوانستند دید آن رفته گذشته را بطلبند و پیش ما بفرستند کالا[۱] بد بریش خاوند والا بنویسند که بعد
اطلاع احوالش میتوان طلبید رقعه ۳۳ - عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ بوسیده[۲]
و حقوق خدمت او محو[۳] نگردیده ورثا و همین دو داماد و یک متبنی اند باندک تقصیر که صدق و بطلان آن
جمع وارث ۱۲ یعنی پالک ۱۲
العلم عند الله چرا از نان می اندازند و بنام هند و از تغیر متسلمان عرضی غیر مرضی می نمایند رقعه ۳۴
علم اللہ کو ہے ۱۲
فرزند عالیجاه مندسور عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند
خان و حسن علیخان و کم منصبان مثل نوازش خان و می فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار
جمع بصر ۱۲
عامل کارگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد که
کارخانہ ۱۲
رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان با عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خود
مصروف بجان و دل را امور سرکار والا است وقتی کنایه[۴] با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما
سنگ پارس[۵] ارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و وصف زر افشانی دارم
آنحضرت الحمد لله خوانده بزبان درفشان آوردند که باین وصف خود شما را هم موصوف میدانیم او را
بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب بیت آنچه بر جستیم و کم دیدیم و بسیا
آباد کرنے والا ۱۲
ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیارست و نیست + خان مذکور آداب بجا آورد
رقعه ۳۵ - فرزند عالیجاه شغل عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مسله سوانح نگار ظاهر میگردد غفلت
یعنی اخبار نویس ۱۲
از روز جزا چراغ بر باد داد از دست غفلت داد و داد رقعه ۳۶ - فرزند عالیجاه ما و شما از خوش تجویزی
زیادہ ۱۲
خوش تمیز در همه چیز میدانم ع زچشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را تغیر کردن و شیلر نداد خان
را فوجدار سورٹھ دادن عجب عجب امور شگفت[۶] و شعور آدمی سمت ظهور دارد ع سیمای آدم آینه حال باطن است
خلاف تعجب ۱۲

[۱] کالا کے معنے اسباب چاہیے کالا لے جو پیش تقا وغیرہ ایک مثل ہے ایسے موقع پر بھی بولتے ہیں کہ کوئی شخص کسی کو کوئی چیز بیچے اور اس میں کوئی عیب نکالے تو اس چیز کو مالک کو ان کہا جاتا ہے کہ کالا ہے بد بریش خاوند ۱۲ [۲] بوسیدہ یا فارسی بوسیدن یعنی پرانا ہو جانا گلنا ۱۲ [۳] محو کے معنے مٹا ڈالنا کسی چیز کا کسی چیز سے ۱۲ [۴] کنایہ کہ بات پوشیدہ میں کہنا یعنی صاف صاف نہ کہنا ۱۲ [۵] سنگ پارس ایک پتھر ہے جس سے لوہا سونا ہو جاتا ہے دوسرے جیسے چھو جانا ... بیان اشارہ ہے عبد النبی کی طرف ۱۲ [۶] ... سیمای آدم ... حال باطن ... دل کے اندر کی حال ... ۱۲

اینجا پنجهزاریان سپاهی منش قطب الدین خان بوده اند اگر شما پسند کمال و سید مردار که دران صوبه فی الجمله
موفر و معتبر اند تعیین میکردید مضائقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر
ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لائق دانند برگمارند امان الله بیگ و بهادر بیگ
شروانی اگر دوری ازان نور الابصار اختیار کنند ظاهرا متحمل این کار توانند شد دیانت دار و واقف
حالی جز و اعظم نظم معاملات ملکی و مالی ست ضایع کاران مطلب جو موجود و خوش کردار انست گو
مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند ازهمین جهت فتوحات متواتر و جهمات متکاثره می فرمودند
اما در عصر اعلی حضرت بنده های نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش
می آمدند و با این همه بذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند
یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان
فوج مطلوب در حالت تجویز نیست کسی از اهلکار و بیکار بهم نرسید حالا یک کس برای دیوانی
بنگاله که بحلیهٔ راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه رقعه ۳۰
فرزند عالیجاه الیشان که نیت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقهٔ ضاله
چرا غافل میباشند دربارهٔ حاجی پور و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور خطیر
میشود و از میتر گنج قریب لشکر کولیان راه میزنند و سکنهٔ شهر و مسافران غریب البسته میزنند
امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح کرده اند و او تهانجات بخویشان خائن
و مردار خوار سپرده مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمی توانند سر بغریاد زد حیف صد حیف
وقت چون سیف میگذرد و طعن ابنای دنیا و خوف ایزد جل و علی از خاطر میرود فوجداری
به یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت
خان نیکنام بوده اند با سکان شهر ممارست دارند و انکشاف میگویم که در دار الحرب ابد عاقبت

(Marginal notes:)
لفظ منش بفتح اول و کسر ثانی عادت و طبیعت ... اور سخاوت ۱۲
مضائقہ ... دریغ ۱۲
عرش آشیانی مراد ... جلال الدین محمد اکبر بادشاہ ۱۲
تعلق ... مشغول ہونا ...
حیف ظلم اور ستم کرنا ۱۲
حسرۃ و افسوس کے مقام پر مستعمل ہے فارسی میں ۱۲
سیف بفتح اول تلوار ۱۲
طعن بالفتح نیزہ مارنا اور عیب کرنا ... ۱۲
ابنا بفتح اول جمع ... ۱۲
ممارست ... ۱۲

وغفلت از احوال عمال خود خواهیم شد واقعه نگار و هرکاره معتبر و محتاط در محال بگذرانند در روز
مرّه اعمال حکام بخوانند و بر وقت تلافی پردازند فردا چو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد + تمسکات
گناهان خلق پاره کنند رقعه ۸ — فرزند عالیجاه قاضی عبدالله برحمت حق پیوست او را و خلق الله
را درین خدمت خوشنود داشت از سوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان پسر کلان او و چندی قاضی
رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بیغرضی و صلاح اگر وارد بنویسید امری خطیر تر از قضا نیست که
بنده ها او جلتانه بقول و تصدیق قاضی سیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق
و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم رقعه ۹ — فرزند عالیجاه
ما دار وغه عرض مکرر شما را محتاط شنیده ام این جا سیاوش خان شاه میر وصف منصب پیش و
جاگیر سیر حاصل آغشته غرض است و متصدی این کار را دیانت شرط اسد الدین پسر دلاور خان
که پیش ایشان ست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشند بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی
مامور گردد این دل خسته از خود رفته بغرض پیوسته جویای انسان ست و آن حکم عنقا دارد از
حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بیغرضی که جوهریست از خلقت جبلی و مصقله
آب و تاب آن نظر غور و توجه باطنی آقا که نوکر هیچ ممر محتاج دور مانده نماند و جوهر شوق رمیه حال روشن
و مجلی باشد و در تنگ احتیاج پرده صفائیش نگردد رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه اشقیا از چهار کونڈه تا قادر آباد
بتواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل
تکفیه الاشاره شما را خبر دور و نزدیک و و میرسد از احوال بد روز جزا چرا علم ندارید فکر آل فی الحال
باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدل ست الدنیا مزرعة
الآخرة انتظار جواب ازیم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحه خیر خواست جواب یافت که درباره
ستمگاران خدا و مظلومان دعای غیر اثری ندارد رقعه ۱۱ — فرزند عالیجاه زجانا عزیزتر

ا محتاط احتیاط سے احتیاط کے معنے ہوشمندی کے ساتھ کوئی کام کرنا ۱۲ ۲ حکام یعنی روز مرہ کے روز مرہ اعمال حکام کے پڑھیں ۱۲ اور انکے حالات حکام کے وقائع نگاروں اور اخبار نویسوں کی تحریر سے معلوم کرین ۱۲ ۳ برحمت حق پیوست یعنی مر گیا ۱۲ ۴ رکاب رکب کی جمع رکاب بکسر اول لغت عربی ہے مگر معنی اسکے مشہور ہین ۱۲ ۵ جل شانہ بزرگ ہے شان اسکی ۱۲ ۶ مستحقین کے معنی درست کرنا ۱۲ ۷ توفیق کسی کی کسی کام مین مدد کرنا ۱۲ ۸ النادر کالمعدوم یعنی جو چیز کم ہو اور نادر ہے

۹ ... ۱۰ ... ۱۱ ... ۱۲ ... ۱۳ ... ۱۴ ... ۱۵ ... ۱۶ ...

۱۲ اور بیجگه گذرنے کی ۱۲ ۱۷ العاقل تکفیه الاشاره یعنی عقلمند کو اشاره کافی ہی ۱۲ ۱۸ کیفر حیدر کے وزن پر نیکی اور بدی کے بدی کو کہتے ہین ۱۲

چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی بی اختیار آن فرزند ارجمند نوشتیم که تنها
مشغول نباشیم چند تن چیز بهترین اعمال ست رو نهادن بمردم بد رنجیدن بعدم حصول مقصد
رنجانیدن مردم خوب فراخ نخواستن باکمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد جستجو کردن قابلان با استعداد
بار ندادن پیش خود بمردم جهال دادن بارباب استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال مکرم داشتن اهل فضل
معروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن باقوال غیر عقائد بیخبر نبودن از احوال متوکلان بی مکاند
غنیمت دانستن وجود دیگان یگان که بیگانه از خلق باشند پیش داشتن جمعیکه مصالح امور دنیا و عقبی بوند
درین عصر هم مردم بسیار ند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها گو ظاهر البد چندی بدتر ازین خواهد
شد فرد من نه وضع زمانه در فکرم + که مبادا ازین تیر گردد + شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید
بگیرید نگاهدارید رقعه ۴۲ - فرزند عالیجاه گلشن روان نام اسپ پهلواری که آن عالیجاه برای
سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفات فرسیت دارد و بر اسپ نیلوفر
و جواحیدن که متواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها محظوظ اند دو اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا
رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده اند برای آن فرزند میفرستادیم اما آخته بیگی
ممسک شک میبرد که اسپان خوب چرا میدهند بهرحال ما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ - فرزند عالیجاه
تفصیل مصائب سفر بیاق گهاٹه از نوشته وکیل و اظهار جواسیس شنیده باشند حالت نادیدنی
و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان لشکریان الحمد لله که صعوبت این بیاق سراپا مشتاق بسر آمد و
بخیر و مراد معاودت شد اگرچه چنین ارادت از کثرت سیآت کائنات میگویند اما عمل والی در انقاع
واضر از خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود قلعه ستاره
باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهو
قلعه برنالا باسم نول تارا موسوم تفصیل یورش ما را از کنیزان خود پرسند رقعه ۴۴ - فرزند عالیجاه در احمد آباد

میر عرب درویش را دیده اند البته باز برند و مدام این شهر مندۀ عقبی و طالب دنیا را اطلاع نمایند و خیرخواه
عواقب امور و سلامت ایمان از زوال و جان سالت کنند و گویند که نزدیکی باجل فی دوری از حسن عمل عمر این
غافل بیحاصل گذشت قدری که مانده نیز لاحاصل میرود قدم حیات پیش رود فکر نجات پس سر فرد
آنچه ما کردیم برخود هیچ نابینا نکرد + درمیان خانه گم کردیم صاحب خانه را رقعه ۴۵ه - فرزند عالیجاه ماجرای
بی ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت مولوی معنوی
مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + معاتب
ساختن چرا از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که بر حقوق مادر پیری می نازد و قول سعدی نمیداند بیت
منت منه که خدمت سلطان همیکنیم + منت شناس ازو که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک منان پشیمان
رابجوهر خرد و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بکفته ما بخشند خوب است ع که مستحق کرامت گناهگارانند
رقعه ۴۶ه - فرزند عالیجاه اعلی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب خوشنودی خالق و خیریت
عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار در ذات اقدس آفریده شخصی از راه
کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و وفادار در عرصۀ روزگار کمتر اند شاید بنظر شما آمده باشد
جواب داد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی نیست حضا خرد میباید که دریابد و آنها به پردازد و کار خود بسپارد
و گوش بحرف اهل غرض در حق او نگذارد اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین آنی بر وطلب و متصدی
خوب غنیمت است هر کرا خدای تعالی برتبۀ اعلی فائز گرداند باید که تفحص اینها نماید و جوهر قابل را یگانه سازد
و اگرچه بیگانه باشد و از جاهل بیجوهر بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند متصدی آشنا پرست
درایت دوست افتادنیست رقعه ۴۷ه - فرزند عالیجاه روزی اعلی حضرت در خلوت بدارا
شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
الطاف دارد و حرف غرض آمیز سخن سازان در حق آنها نشنود که این حرف وقتی بکار خواهد آمد بسیکه دل

می شود ز حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار ضایع کاریست رقعۂ ۴۸ فرزند عالیجاه روزے
اعلیٰ حضرت بغسل خانه تشریف آوردند سعد الله خان و علی مردان خان معجب خاطر اشرف استفسار
نمودند آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمۂ اجل شده اند و مردم دیگر آفرو شکوه بالفعل
بنظر نمی آیند که روز متحمل چنان امور خطیر توانند شد باندیشه اینکه مبادا انتظام ابتر شود خاطر متردد ست
قلیچ خان عرض کرد که رونق مهام خلافت ازل بنیاد منحصر به میمنت شخصی قدسی ست بالفعل پنج کس از نوکران
خانه غلام چنان تربیت شده اند که به منصب والا بادشاهی خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات را
اند بمجرد استماع اینحرف در مزاج اشرف فرحتی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارد تا سیر صورت و
سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارهای خاطر خواه تمشیت گیرد چنانچه بر وقت بحضور پر نور
بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کارروائی داده هر یک بعنایات و قدردانی
خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان عز اختصاص یافت و آنحضرت خان مذکور را نیز مشمول
عواطف خاص فرموده یکهزاری ذات و دوصد سوار اضافه داده فرمودند ع ای وقت تو خوش که
وقت ما خوش کردی + خان موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت
یکهزار مهر باهل استحقاق بخش کرد رقعۂ ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان پیشکار بخشی شما نوشته است
بیت هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون. اگرچه بر آنچه کردید اما اگر استعجال
ناروا جائز نمیداشتند خوب بود معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت ست لیکن دل آزاری
موجب ناخوشنودی حضرت باریست از اینجاست که گفته اند ع در عفو لذتی ست که در انتقام
نیست + رقعۂ ۵۰ فرزند عالیجاه سعادتوام محمد اعظم حفظه الله و سلم شما حالت اسپان سوار
نادیده آید جهانگیر بادشاه به چنین آخته بگی سیاست شدید مینمودند خطاب صف شکن خان باین
بیجوهر خیلی بیجا شد ع برعکس نهند نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت ست که آدم بی شعور ضائع کار

میباشد و باید کرد که از محجن و مشاق و سفر و یساق وقت ضرور تجویز بموقع نمی توان نمود التیان کسے
را از بندہائے رکاب بخج تجویز کردہ عرض نمایند فرد با ہمین مردمان بباید ساخت * چہ توانکرد مردمان
اینند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاہ واقعہ نگار پرگنہ لولی و براد خود می نویسد کہ پانزدہ شانزدہ ہزار
روپیہ ہر سال از راہداری می آید و امین و فوجدار زیادہ از ہزار و دو ہزار داخل جمع نمی نمایند
فی الحقیقت این راہداری نیست راہزنی ست مال عوام محض حرام ست اگر از صد پنج و چہل یک میگرفتند
مضائقہ نداشت چون برین تقریر خیانت امین ظاہر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبہ و دیوان
صادر میشود و بعد اثبات فہمیدہ خواہد شد آنچہ از زراعت پیدا میشود نصف بجاگیردار گوارا ست و سوائے
آن مال خالصہ تہر تفیہ ست در عصر اعلی حضرت شخصی ہنگام عبور سواری خاص بآہنگ بلند برخواند کہ این
عصر بمیمنت اثر جامع حسنات ست خدیو عادل و وزیر اعظم خیر پرس و پیران متدین خلق اللہ مرفہ الحال
شکرانہ این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جملہ مفروضات ست آنحضرت بعد استماع این
حرف سواری را اندکی مکث فرمودہ بندہ ہائے خاص را از دور طلبیدہ دست بفاتحہ برداشتند و او را
لتنبا خلعت نواختند سعد اللہ خان در آنوقت بسمع والا رسانید کہ مصالح بقدر خواہش بقدر جوہر
پاک بہم میرسد رقعه ۵۲ فرزند عالیجاہ سعید خان بہادر ظفر جنگ شخصی را از نظر اعلی حضرت
گذرانید و تحسین توفیق در حق و کلمات خیر ادا کرد سعد اللہ خان از حق نگذشتہ گفت خوشا حال
سعید خان کہ چنین آدم را پیشکش میکند و عرض خوش کردارش میدہد بر زبان مبارک آنحضرت
رفت کہ نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم خوب کار ما و رونق کارہای ماست صاحبان
رسالہ این منت برما گذارند کہ دبیر خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان و سپاہی قبیلہ و از بسیار میخواہیم
ہر جا رسد بہم رسانند و از نظر اشرف بگذارند امیر انور را عرض نمود کہ آدم ہر صنف در عصر قدس
مشق ہر حسن عمل کہ میکند آخر کار منصب در خور دو عطائے خلعت فاخرہ امتیاز میباید حکم شد

یساق بالفتح ترکی لفظ ہے لڑائی اور جہاد کی تیاری ۱۲ خیانت ناراستی ۱۲ خالصہ کے معنی سادہ اور بے غش ۱۲ عطیات جمع عطیہ ۱۲ مصالح بقدر خواہش ۱۲ جتنی نیکیاں اور خواہش سعید زیادہ ہوتی ہے جسقدر اصل زیادہ انسان کا پاک ہوتا ہے پس اگر اصل میں آدمی

که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لایق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفاره انهمه حسن توفیق

خدیو قدر دان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعه ۵۳ - فرزند عالیجاه روزے بهادر

اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده لک روپیه بابت طلب تفاوت

ایام مابین از سرکار دالاطلبست به تنخواه آن فرمان شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند

که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض سانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که این

زرها از خزانه تنخواه نمی شود تا ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد دارا شکوه

بعد برخاست دربار با دیوان اعلی کلمات بد گفت چون از روی فردم سله مشرف غسلخانه ملیا مع

علیا رسید همانوقت شقه به برادر نامهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آورند فرد با صاف دل مجادله

با خویش دشمنیست + هر کس کشد بر آئینه خنجر بخود کشد + دریافت صدق و بطلان خاصه ابنای

ملوک ست بهادر امل کفایت خانه شما سعد الله خان صیانت مال میخواهد هر گاه فرد از دفتر شما در

شده بود بایستی تحقیق نموده که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول است یا نه ملول ساختن

بندهای بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بدست و بدست آوردن دل این مردم خوب مصالح

کاران صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوشنامی صاحب معامله اند آخر روز نهان محمودی

زر و وزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد به سعد الله خان انعام فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه این

نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد روزی اعلی

حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خدمت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهرفشان

فرمودند که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف ست نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر به رتبه

خلافت فائز آید وزرا و امرا در حسن تدبیر برابر رسی کار آورد و اختلال کلی در نظم و نسق بلاد و ود

پریشانی رعایا و بی سامانی برایا دقیقه کم حاصلی و ویرانی شود شما حبة الله با فقرا و صلحا صحبت داشته

بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشد که رونق سلطنت نه کاهد و هیچکدام بر زبان نیارد و بعد ما
هر که از پسران ما فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که همین
پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن عدو و نیکوان دوست
بدان واقعشده ع بابدان نیک بد به نیکان بست ٭ شجاع ترازسیر چشمی و صفی ندارد و مراد بخش
مجهول الکیفیة باکل و شرب ساخته دائم الخمر است مگر فلانی این جا جز فانی ذی حزم و مال اندیشن نظر می آید اغلب
که متحمل امر خطیر زیاست تواند شد سعد الله خان این مصراع مولوی بر خواند ع مرد آخر بین مبارک بنده
ایست ٭ آنحضرت فرمودند ع تا دوست کرا خواند و میلش بکه باشد رقعه ۵۵ - فرزند دلبند من
میگوئید علی مردان خان و ابو سعید خان مرزا و قلیج خان روزنچوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه
میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند و بمردم
خانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری این قوم
و کم همتی باطعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد فرمود
که هنوز موقع سپاس و موضع حمد بقیاس است که انسان را نه خوف نان و نه غم مال و جان ست آنه اندیشه
سستی دین و ایمان در زمان مستقبل بنیات ابنای دنیا مبدل خواهد گشت و جبرها شدید ظهور خواهد
یافت عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد بر لا ابغار تگری خواهند گرائید و خلیفه
عصر چشم از داد خواهان خواهد پوشید امیران به مصلحت همدیگر بمعاونت ستمگران خواهند کوشید حق
زائل و باطل خواهد گردید و نسوان بدلیری پیش خواهند آمد دستران بوزارت اختصاص خواهند
یافت مردم ذوی القدر را از بس بیکی و بیقدری گدا یا صلاح کار نخواهند پرداخت مستحقان امور با وجود
گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران
خواهند رنجانید و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و همسری شوهران اطلح خواهند نالید

بازان بروقت نخواهد بارید حکام غلات رابالعرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک از تنظیم
کارفرمایان ویران خواهد گردید وفواحش در مساکن خواقین علانیه ساکن خواهند بود و مردمان
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعهٔ ۵۶ - فرزند عالیجاه فاضل خان پیرهادی شما دیگذشت
دل بدرد آمد پیر را از دار سبر راه کار خوش اعمال بود عمله تحاویل را سر حساب میداشت و خانهٔ این
بی سروسامان از بیسامانی خود روشن میساخت در خوش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبیه بابا
گرد سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت گیر ند چه منتسبان شما اکثر ملازم میشوند
حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما برای این کار محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال
ست تا آمدن او عنایت الله خان سرانجام خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد حق حافظه مریم مشتبه
ست پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اطراف خویشاوندان سخت میگیرد مکرر برمز و تصریح
نصایح میکنم که رگهناته سعد الله خان خدمات مالی به برادران خود میداد و گفت که خانه برانداز
متصدیان همین بلا داند خدای تعالی ارفیق بدها را هدایت کند یا گردن بشکند رقعهٔ ۵۷ -
فرزند عالیجاه آنچه ذالقه پسند بذالقه پدر پیر خوش گوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد
ع هرچه از دوست میرسد نیکوست + رقعهٔ ۵۸ - فرزند عالیجاه جان و حاصل زندگانی پدر صوبه
گجرات مثل بنگاله دکن و کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود
بروئیه من بعد عمل نمایند تا آنوقت که آنهم قریب بوعدهٔ وعید کار متمشی باید کرد و فوجدار پرگنه دوحد
که پیر مرد متمن ست بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعهٔ ۵۹
فرزند عالیجاه فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مهتر جبرئیل پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمال ست گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت رساند من
میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان میکرده باشم فرمودیم که نقد آن نیست

رقعه ۶۰- فرزند عالیجاه هدایا که امرای آن والی آرند برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست اگرچه
این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین بعمل نباید رقعه ۶۱- فرزند عالیجاه ترکی که این
مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسپ اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه
فرزند عالیجاه موسوی خان التجویز آن فرزند بخشی دول کردیم آدمی اگر از عهده یکی کار هم خوب آید غنیمت ست
صورتش بد نیست سیرتش نمیدانم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم + کلیه انیست هر کرا خدمتی باید فرمود
نخفی متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته مینماید و باز اغراض نفسانی
را کار میفرمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانان فاضل خان و فضائل خان خوب کردند که
آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مرضیان غرض را مقلب القلوب
دوا کند رقعه ۶۳- فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان جلد القادر را دیوان سرکار
فرزند زاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی برآمد توقع دیانت از و خیر متوقع رقعه ۶۴- فرزند عالیجاه
شما سلیقه درستی در طیاری فرمالیشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان ست و اهل کسب و هنر
و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه بادشاهی تعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران و این
ماده جز رسی البته لازم ست رقعه ۶۵- فرزند عالیجاه از وقایع زبدا مفصل معروض بارگاه والا
گردید که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند سنتاهی شیطان همتای شقی بیچاره را شکست
درست داده چیره یاق خانه قافله را بسلامت آورد فی الحال تلاش و جانفشانی در رفاقتش سزاوار تحسین
و آفرین ست رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶- فرزند عالیجاه میر
جلال که از آن فرزند ارجمند جدا شده ظاهرا همشیرزاده همت خان مرحوم ست که میر بخشی ما بود سید زاده
کریم النسب صحیح الحسب چرا برآورده رقعه ۶۷- فرزند عالیجاه پسران شمشیرخان چرا جدا شدند استعفای
آنها بی سببی نخواهد بود قدر یاران که حرف باز انداختن و از جدیدان توقع کار داشتن محض انمیعنی تا آفتاب مستر

بدیوان ایشان باچنین خیال بهر حال اگر بحضور اقدس بیایند و منصب یا وشاهی اختیار نمایند مضائقه
نداریم رقعه ۶۸ - فرزند عالیجاه بیت همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از دیرباز
مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که بوالی نرسد داد در دفع ظلم از
سر او نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نویسند و بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن و اعتبار
افزودن که دیگر بیاد در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه استقلال آدم کار هر قدر باید افزون
بجاست فاما فاعل مختار ساختن و بیحد و یات ساخته او نپرداختن محض بیچاره باغی باید بنشین و باش
بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانه او + تیر از رخ راستی کمان را کج دید + بنگر که چگونه جست از خانه
او فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می آید رقعه ۶۹ - فرزند
عالیجاه افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزو رسی حرف خوبی عرض
نمود که بی دیانتی مخصوص از خدو جمال نیست راستی را انحلاف و خلاف را راست و انمودن همین جا
ست خیلے خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و
کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۷۰ - فرزند
عالیجاه جسونت کهتری راهرگاه اعلی حضرت بخطاب رای تیار بخشیده دفتر داری تن فرمود ندار شاد
نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی یادداشت نو سرفرازان و اضافه هر گاه رجوع شود چهار پنج منصب
در آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر نگذارند تا حسب ولنسبه هر یک بنظر تا ثبات
دریافته بهر جاگیر حکم فرمائیم همچنین داروغه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر دستگاه و داغ بمواهیر بخشیان بیایند
بعرض قدسی سانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان نمایند بسبب تعب یساق بر مشتاق توجه از کارها
برخاسته از تنسیق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب امینان و
فوجداران و داروغه عرض مکرر و کردر بخشیان و منصبداران اینها را در تدین و فیق شعور باید که بهتر از همه

باشند رقعه ۱۷- فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و بی اعتدالی بهادیت کیش پنجابی که بر مزار فائض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال منکر در آن مقام رفته
مناسب تھا ۱۲
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قشال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار
بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقعه نگاری برین نیاورد از ینجا گرزبردار شدید تعیین کردیم
بیائے مجہول ۱۲
آن لعین را البته بیارند ناکسان که برروی کار آنند چنین کنند ما را در چنین مقدمات روداری هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد رقعه ۲۷- بخط انور در حالت نزع صادر شد
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم
جمع عضو ۱۲
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسے که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مالگذاری و رعیت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و درخشانی آن در چشم تاریک خود نمی بینم
حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نه و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرده و جرم
و پوست تنها گذاشت فرزند کامبخش اگرچه بیجاپور رفت اما نزدیکی ست و آن عالیجاه از ان هم نزدیک تر
عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده
لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه چو من مضطرب که از خداوند تنهائی گزیده در رجا اضطراب است و چون
پریشانی ۱۲ بیقراری ۱۲ یعنی خدا ۱۲
سیماب بیقراری نمی فهمند که حسب النعمتے داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه می برم نمیدانم که چه
عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر بر اعمال و افعال
تفکر نمیگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند ع هرچه بادا باد ما کشتی در آب انداختیم و صیانت
بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است که خلق
و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق

باقی مانند بیگم بظاهر اگرچه ملول ست لیکن مالک الملک خداست کوته اندیشی مؤنثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع رقعه ۷۳ بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین حیات در فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از امکان سعی نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا نکه از همه بیگانه میروم بر بی بضاعتی شما ترحم دارم اما چه فایده عذاب گناه هر چه کردیم ثمرهٔ آن با خود میبرم عجب قدرتیست که آمدم تنها و میروم با این قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذشت هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم ست حفظ و احتیاط بندها بجسط هر ضرورت عالیجاه هم نزدیک ست انچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا می سپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطرابست بهادر شاه جائیکه بود هست و فرزند زاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده فرزند زاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول ست و حال بیگم دانند و پوروی والده شما در بیماری بمن بوده اراده رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند گندم نمائی جو فروشی اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه روا دار کشیده والسلام

رقعه ۷۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزند زاده بهادر فتح ملک غازی دستکست و موجب مجرائی نمایان و تحسین و آفرین او شد فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه در صله و حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن

جواہر انبائے کوست توجہ برگمارند و منتظر حکم در تنبیہ[۱] سرکشان نسبت متوقع اضافہ مثل نوکران نشوند که ملک از شماست و ماخوذ آفتاب[۲] لب بامیم رقعہ ۶۵ - فرزند زادہ بہادر فرزندان مزاجدان برائے اضافہ محلہ داران و واقعہ نگاران[۳] نویسند آن فرزند زادہ چرا تجویز بیجا بنماید بلکہ اگر دانند خدمت واقعہ نگاری بدیگری مقرر نمایند کہ حالا واقعہ[۴] نگار واقع نماند بیت چون غرض آمد ہنر پوشیدہ شد صد حجاب از دل بسوئے دیدہ شد رقعہ ۶۶ - بنام شاہزادہ محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاہ بہادر فرزند زادہ بہادر من انخارج بعرض رسید کہ ہنگام بودن فرزند زادہ در فتحپور[۵] خبرہ مران برموضع دوہرہ کہ جہت مصارف باغ جہان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب بہ آن بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت[۶] نامہ بخدمت بیگم نوشتند این مقدمہ چرا بجناب ما نہ نگاشتند و سوال و جوابیکہ میان ہم واقع شدہ بچہ معنے مخفی داشتند رقعہ ۶۷ - فرزند زادہ بہادر چون شما تا قلعہ بریتی شاہ راگ کہ (آپس میں ۱۲) بیشتر گرفتہ آید گزرانیدہ آید این مکرر ست و از فرزند عالیجاہ نبابر اینکہ در سیاق ست گرفتہ نشد اما فراموشی از عالیجاہ وجہی ندارد رقعہ ۶۸ فرزند زادہ بہادر برائے دفع امراض ظاہری در دفع مضرت سحر دعائے اجابت مقرون ترقب[۷] نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ[۸] اند کہ دم کردن (دور کردن ۱۲ نقصان ۱۲) سورہ اخلاص و سورہ فاتحہ بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست و اگرچہ وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقرہ و مس و غلات و روغن وغیرہ اجناس معمول ولایت و اہل اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت ہم در سالی دو مرتبہ عنصر[۹] مبارک را وزن کردہ ہموزن آن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار ہم در سالے دو بار و در ہر یک مرتبہ ہفت بار با اجناس علحدہ اگانہ کہ در صدر تسوید[۱۰] یافت عنصر خود را وزن کردہ ایثار[۱۱] میکردہ باشند برائے دفع بلیات[۱۲] روحانی و جسمانی خوب[۱۳] مناسب ست بیت ضعف فقر و عجز نادار نشستہ و در ماندہ ہم دوا دوا آمد + اللہ شافی اللہ کافی رقعہ ۶۹ - فرزند زادہ عزیز سودائے اغابانہ حلست منصب بادشاہی بدون

۱۴ دوسرے اظہار عتاب مکتوب الیہ پر ۱۲

خدمت و بودن رسایهٔ رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند یا نوکر خود
کنند این سنت فیروزجنگ و نصرت جنگ ست آن نورالابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت + تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + برگردن وی بماند
و بر ما بگذشت + آینده چنین عمل نباید رقعهٔ ۸۰ - فرزندزادهٔ بهادر من درین زمان قحط الرجال و النسا
کارها باستفتای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
و معصیت کشد ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعهٔ ۸۱ - فرزندزادهٔ بهادر من میان خانعالم
مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت ست رای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و در تالیف دل نصرت جنگ کوشیده نیابت مالوه بدیوان خود مقرر نمایند و برای امیر سامانی فداخان را
فرستاده شد رقعهٔ ۸۲ - فرزندزادهٔ عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعهٔ ترکند
و نعل کنده را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نورالابصار سزاوار تحسین و آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیرخان شما هم بدبر درستی ست کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را بشمشیر گدهه
موسوم کردم نیکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن حصهٔ حرص بیت المال عالمگیر نیست بیت کاسهٔ چشم حریصان
پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعهٔ ۸۳ - فرزندزادهٔ بهادر دلجوئی لشکریان جزو اعظم فیروزی ست
آن سعادت نهاد عالی نژاد و بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیهٔ کریمهٔ حضرت صاحبقران عرش آشیان است هرچه بیامن تفضلات الهی
بر آن ایجاد و ازدیاد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید
و بر صفحهٔ اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعهٔ ۸۴ فرزندزادهٔ بهادر مجلهٔ همراهان خود که
خان فیروزجنگ نموده زیاده از ضابطهٔ منصب و تنخواه او منظور آمده از توپ در هکله

وبان و رام جنگی و جزائر و گھڑ نال و شتر نال و گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با برگستوانهای
یراق و دیگر لوازمه مطمح نظر آن قدر باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه اکثری ازان بسرکار والا آمده تمامی
مضاعف می یابید چرا از راه ضائع میکنید در بی مصرف صرف مینمائید آنچه در کار بود ساختن ضرور
در دیگر همه خودساز نیست رقعه ۸۵- فرزند زادهٔ بهادر عرضداشت بعینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست ما را بمالوه و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه صواب باشد
بنگارند رقعه ۸۶- فرزند زادهٔ بهادر آن نورالابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال
ابد اتصال این قدر بنده شوار است تا باید چه رسد همگی بمیامن افضال بیهمال ایزد متعال نوشته باشند که
خلق الانسان ضعیفا واقع شد هیبت از خداوند خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
اوست رقعه ۸۷- بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزند زادهٔ حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای ملکی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق
کرده بمجرد و صدور فرمان مرشد قلی خان را به نیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی و ا
حضور بحضور شود بل اگر میسر از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸- فرزند
زادهٔ عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم بر خلق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه انبیای ملوک
را از زکات آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزا حق بالسر و
الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد و تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودا خاص از کجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بر دارند یا خود شمارا بهتر از دیگران
میدانستیم و شد نمی انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹- فرزند زادهٔ عظیم القدر
الیشان که در باب تنخواه پرگنه منگلپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای مطلب از آن فرزند زاده کرده اند
مضائقه ندارد والا سر چنین خیالهای خام در گذرند که اخلاص و دوستی نمی فزاید بل آشوب پندار و
غرور را شاید رقعه ۹۰ - فرزند زاده عظیم اگرچه احداث تاڑی محال سری بدرو زراندوزی دارد
لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز
را دشمن جانی و مالی و بدخواه حال و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که صوبه زرخیز و زر
ریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایهٔ دولت دنیوی و اخروی شمارند
رقعه ۹۱ - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد یار وفادار خجسته اطوار در حفظ ایزد
متعال بوده مشتاق داند روز تحریر که شنبه بستم ربیع الاول حال ست شجاع هزیمت روزی لشکر
ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب این نیازمند ترین حضرت عزاسمه بود مقابله نموده سزای کردار
ناهنجار در کنار تمام اد بار خویش دیده بیت از دست و زبان که بر آید + کز عهدهٔ شکرش بدر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد جسونت سنگھ نامرد از جنگ پشت که نزد غنیم
آمده منزل کرده گریخته بطرف اکبرآباد رفت ظاهر الوطن خود برد خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران
المبین باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیده باداء شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقع پرداز د بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق ناشناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبرآباد می آئیم
رقعه ۹۲ - بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گیری
دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه آگهی بخشید و تا
آمدن او آن مزاجدار الله ازین دفتر هم خبر باید گرفت که محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اهل طلب
نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد + آئینه خویش را جلا خواهد داد

هر جا که شکسته بود درستش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد + فدوی نجابتخان بهادر نویسند
سوداگران اسپان وغیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت و یاد موت که قریب تر از شهرگ اوست چرا گذاشت از سخط الٰهی و غضب بادشاهی نترسد
وآنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواساها کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانه خود دیوان
کرده می نشیند ع چند گوئی خانه و این خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبند که تمکین
زمره باد و مرحمت میشود لیکن تمام خطاب وا نمیکنند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و متفرق کرده عنایت کنیم
فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر یکبار مرد زه روح الله خان
آورده بود دیدم بطور اجلاف نه بشیوه اسلاف برچنین کس پند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بجا آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را المی دیده باشید گفتم ما دنیاداران غرق عصیان اگر
لحظه هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای
آنست که درویشان حال بر روش بزرگان ماضی نمانده اند چون ایشان را به بینید کور باطن تر
شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا بوجه
الله تعالی العظیم والتملا لالرتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین راه خود را از ملاقات ما بازآرد و وظیفه
آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استغفار این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی و کارپردازی
نفس اماره بود الا از زور او کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرهاست این کی مرده است + از غم بی آلتی
افسرده است + الحمد لله که از دو او نمرادو راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس است آن فدوی
اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکتانند خود هم
سید صالح وکریم النفس است اگر بخصوص ع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب التماس آن فدوی که عتیق الله
خان بحال شده در و شروط بسیار ست اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه براهدی
ظلم نزود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن
پرسازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب
قبول کند و بعمل آورد نی باشد سند دهد و الاخلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هر کرا امیر ناحیه میکرد در عهد نامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی
احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب
اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت
خود نماید احیانا اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان زیکدرم یا سه درم بگیرد زیاده از ین
ندارد پنجم همت مصروف عدل و داد و فیصل قضایا یا رعایا و قبیله داری و آشنائی منظور نکنند و دیگر هم شروط
بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست تا که پیروانشان هم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز
یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه صواب اکبر اتبر که با امید امداد ایرانی غول بیابانی در جوار
قریب قندهار مقیم شده باشاره والی اینجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه ناموجهی می کشد فرموده آید
نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت با کاسه پر خطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند
بیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان ست رگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی و راضی بودن بصالح
و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران حسب داعیه که با فروختن نائرهٔ قتال
دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به ندامت داده یکی از انجمله دارا شکوه بوده

اگر نصائح اعلیٰ حضرت می شنید چرا روز بد میدید وحق بطرف او هم بود اما عرض آدمی انمیگزارد
که دمی چند باسایش بر آرد اللّٰهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی اللّٰه علیه وآله فی الاول والآخر والسلام

رقعه ۹۶ - فرد فرستادهٔ امجد خان متضمن بے اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخشی پیش
آن فدوی فرستاده به محمد یار خان هیچ سن از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن در چنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست بر نگار دو فرمان
هم میفرستم اگرچه در کار نیست فرد چشمی دارد و عالمی در نظر ست + دیگر چه معلم و کتابت باید + از نوشته
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکے نشانده چه معنی دارد
با آنکه افراد وقائع پیشرا و میرسد عجب که این مقدمه بعرض ما نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده
اگر در کارها رسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات درگاه الٰهی ست در می آید
یادی نویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده است ابد دارد و الا بر داشته خواهد شد
استغفر اللّٰه ربی من کل ذنب اتوب الیه بیت بس کنیم و زیر کان را این بس است + بانگ زد گر در
اگر در ده کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برای قلیج خان علحده شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب و چنین قلیج خان ست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام
خطاب وکنده بخان مذکور رساند رقعه ۹۷ - خطیکه روح اللّٰه خان بآن فدوی فرستاده بود
باطوار مطالعه در آمده امور تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود بفرستد و استدعای بجای کمی
عبداللّٰه خان کرده بی آنکه کاری از ظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سر کار رست عرضا و مقبول شد ان اللّٰه یرزق من یشاء بغیر حساب لا از و کار دست بسته
بگیرد تا این رعایت گرانی نکند و کاریکه برای او ولیپ درخواست کرده اگر پیشتر از رسیدن او
این قلعه چرا میگرفت در جلدوی آن چنین رعایت میداشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رو ماند

اگر بخاطر او یا تفضل محض رقعه ۹۸ - امیر خان امسال ڈالی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع
برآمد بنویسید که زود زود دار سال میداشته باشد اگرچه درکار نیست فدوی حرص قانع نیست بدل ورنه
اسباب معاش + آنچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست + رقعه ۹۹ - آن فدوی را عزها آنکه امیر خان
درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی هموار نیست + آن فدوی بدیوان
دار السلطنة لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن مهر در بجد و کد تمام که نقیر و قطمیر و دامی درمی
بلکه پرکاهی فروگذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز بتقید هرچه تمامتر خبر گرفته و از متعه و لحقه بامید
و بیم استفسار کرده هرچه باید در قید خود آرد که این عبارت چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا
فساد رعایای افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او برای پاس
خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم اکنون چرا باز نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم رقعه ۱۰۰ - محمد خان را صد اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بکناند و مخلص خان در باب عاجت دیوان بناظم خواهد نوشت مکرم خان
هرچه کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ - سرپیچ یمینی به پسر محمد امین خان دادیم به صاحب جمع جواهر خانه حکم رساند
که دو دسته با قیمت مناسب آخر زر بنظر بگذراند اگرچه ضابطه نیست سرپیچ به شخصیکه از چهار هزاری منصب
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل است برای دلخوشی او چنین عطا مضائقه ندارد اعلی حضرت هم
به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن بستن آن نهی فرمود رقعه ۱۰۲
فدوی درگاه حسین علیخان با فرزند زاده معز الدین بهادر به همزدگی نمود و بی اجازت برخاسته آمد
چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مرد ابیقدر + کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود + اعوذ بالله من شرور الفسنا و من سیات
اعمالنا رقعه ۱۰۳ - انشائیکه فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند به مطالعه درآمد

برای تتمه جاگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جهت تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعه ۱۰۴ - آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید
خوب نباشد اول اینکه صاحب او شست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گویا روح الله
خان همراه داده بودیم با خان مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او متعینه اوست باوجود آدمیت و اصالت
او و کم منصبی و جمعیت خود و تاکید حضور در باب اطاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند
میگفت که او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته
بجای دور دست رود یا مثل شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد اگر خاطر
آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضائقه و الا بودن او در رکاب ولی رقعه ۱۰۵ - فدوی با
اخلاص زمانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین پور خلافت مقرر شده اند و طلب سپاه بسیار
شده جائیکه اینقدر مناصب نا مناسب و مواجب بموجب بدون ملاحظه لیاقت مردم مقرر شود اینهمه
انعامات و رعایا بیجا بظهور رسیده باشد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن و لا تبذر تبذیرا هم یاد ندارند و تقسیم
این گاهی سهواهم نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این ذکا + خیره ام در چشم بندی خدا + دیوان هم
مجهول ست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدنیت رقعه ۱۰۶ با اخلاص شب
ابوالوفا عرض کرد که اسباب جانماز خانه مستعمل و فرسوده شده دیگر کارخانجات تیار باشد و همین کارخانه
تیار داشتنی مندرس شود از مسلمانی بعید ست بخانسامان رود حکم رساند که هرچه در کار
باشد باطهار داروغه سر انجام نماید ع حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم رقعه ۱۰۷ - فقیر شبیه
بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود که این هم بریا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از نها
رد فتوح مستخلاف شرع بود خلیفه وقت امین بیت المال ست هرچه بگیبی هد برد حلال ست و
اگر از محصول چند ده که بفتوای علمای ملت و مشورت امرای شرملک و دولت برای خود اختیار نموده زا

نسلی خوش ... ۱۲ بسنجد بنجیدن گفتا کا صیغہ ہے بنجیدن کے معنی تولنا یہان مراد اندازہ کرنے اور سوچنے سے ہے ۱۲ الو ... لفظ ... دونون ... کے ساتھ ترکی مین یعنی قبیلہ ... اور ہندوستان مین پانچ ... ۱۲ جگری ... سپاہی کی جماعت کو کہتے ہین جرات رکھنا ۱۲ ... مجہول ... گویا او متعینہ او ... روح الله

خان کی طرف ... فتح الله خان کی طرف ... فتح الله خان ... ہے ... مطلب یہ ہے کہ فتح الله ... کا مقرر کیا ہوا ... ۱۲ ... ولا تبذر تبذیرا ... ۱۲ ...

صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بدرویشی بی پروبال چه طور حرام تو انگفت و جمشید
بپرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند والا هیچو مبتدعان را که ز خود چیز برا
یعنی پسیایان ۱۲ — یعنی جواب ۱۲ — یعنی تابع نفس ۱۲
و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه سست مذهبان و مبتدعان را در مجلس راه
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی
با اخلاص گله فتح الله خان الحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور فهمیده ایم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده بر آر نخواهد آمد اما چه کنیم مارا بطور ما نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند بار پانصدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا اینان کم باید کرد و سیاهه کمی با برطرفی خطاب بهادر بدفتر بخشی دوم
داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود آزرده کند
و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم مردان جان بناموس داده است
همین پور ولی نعمت را مر اگران نماید بایستی بان وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی و بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوبست این اشاره در حق او بد نه و بادشاهزاده
جو چیز که فوت ہوئی ۱۲
عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر سنتای شیطان هم تا حضور در
نشش
بخان فیروز جنگ بسزای آن سزاوار سر جنگ تا کید بنویسید که پیش از دست برد و دست جبار
بند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهده آن بر نیامد نا کرده کار ست و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من بیت طالبم ع پیرم و سر گشته و گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است
و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او میخارد یا ملک را بی ملک دیده مراتب و بخشی نویسنده
بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا بکمی منصب هوش آن بیهوش را فرو ده آید فرد باید نوا خت
یعنی منصب سکا گھٹا دین تا کہ اپنے ہوش مین آجائے ۱۲

فرق خرانرا بچوب دست + بیرون ننهد چون قدم بکجروی زراه + زبردست خان سپاهی و در کار پادشاهی به
از پدر در دار السلطنة لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بزنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بگیرند که مزدور خوشدل کند
کار بیش + رقعه ۱۱۰ - فدوی با خلاص کام بخش معامله نافهم را نجانه محمد اعظم شاه باید برد و استعذار نموده با هم
عذر خواهی ۱۲
صفا دادع دنیانه متاعیست که از رو بنزاعی رقعه ۱۱۱ - مقرب خان که به تسخیر برناله مامور شده حسب الحکم زبر باید
قابو میں گرلینا ۱۲
دستگیر کردن میندارا و باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور به سرش در نیوقت که آن سیه بخت باد
غرور بجبر ندیده از راهبری بنا بر نزاع با قوم بر گی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که مست باده بود و باید
تو آن بی راهه مسلم آزار را باید مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
اسم فاعل ترغیبی ۱۲ بدله ۱۲ بیراه ۱۲
رساند رقعه ۱۱۲ - آن فدوی فرزند ابا غ برود و گلدسته فیج بدست آرد و مردم چوکی امروز بجهاز سایر
وچه غیر آن که همراه او خواهند بود و در استرضای خاطر او کوشیده سر در بر سر در خواهند و فی و دع
چون از نوشتی همه چیز از نوشت رقعه ۱۱۳ - فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کام بخش برای استقبال
باید رفت و با مراکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ - فدوی درگاه مخلص خان
بیمار است برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض و اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد خدا
یعنے اظہار مطلب ۱۲
شفا دهد و پسر آن امروز زیاده کجاست و در چه کار او را بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
پرورش ۱۲
سیپاره حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که پادشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن
فدوی است مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برادر ستی کار خود نمی نمودند
اگر گرفتن راه ای بیجا و کشایش قلعه از او تواند شد چه به از این والا سردار خان هم کهنه عمل است
یعنے پرانا عامل ہے ۱۲

بدنسبت باشد رقعۀ ۱۱۵ - فدوی درگاه فرد الملازمت بادشاهزادۀ عالم بهادر مقرر ست مجتبی الملک
ومردم دیگر را با افواج خودها برای استقبال باید رفت و با آئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت بیت خوشا
پسندیدہ ۱۲
وقتی و خرم روزگارے + که یارے برخورد از وصل یارے + رقعۀ ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی
که عین باد در کار نیست این علت را از میان باید برداشت اهم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند با اتفاق
عین علت مراد ہے دستخط دیوان سے ۱۲
با حسب المسطور هم پروانه زاید ست قولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیۀ ماضی و دیگر مردم کشمیر مشغول بکار
زیادہ ۱۲
نمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست + الحمد لله که چنجی فتح شده دارا نام دو دگر بخت گرفتنش
هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه عمالان از دست افتاد چندی دیگر دکان سرو شدنی شان گرم
ماند با آنها باید گفت که بخورید و بیارید اینها از انکه شما را بخورد رقعۀ ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه راست نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد چرا به کلوا واشربوا عمل نمیکند و ما را وخود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
کھاؤ اور پیو ۱۲
باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای
یعنے مقبول ہونا ۱۲
بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
مطلب خدا ہے ۱۲ — تازگی ۱۲
از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینه حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط
جمع ثمر یعنے پھل کے ۱۲ — جمع ہے حوض کی ۱۲ — جمع ہے نہر کی ۱۲
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز بر اینها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
اشارہ ہے اپنی طرف ۱۲ — بجائے باید رفت ۱۲
در نزهت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا می باید هر روز یکبار خود در رفت و تماشا
مقید ترمیم و تصفیۀ عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
جمع روضۃ یعنے باغ کی ۱۲ — مرمت کرنا ۱۲
و صاحب آباد و اعز آباد و نور باری و سرہند باری که تعلق مشیره عزیز القدر دارد
و غیره با تقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده
جمع ہے شجر کی معنے درخت ۱۲

له باشد یعنے بحال باشد یعنی وہی دار
خان بحال ہے ۱۲ ‌سے افواج
فوج کی جمع ہے ۱۲ سے چشم روشن ساختن
اکھوں کو نور بخشنا روشن کے بعد لفظ
باید محذوف ہے ۱۲ سے بحال کی
معلوم ہے یعنے بحال کرنا ممکن ہے ۱۲ سے تنخواہ یا
منصب کا غیر والا اصل دیا جاوے
اندازہ ڈھیلا مارنے والے کو اسکا جواب
شخص کسی کو ڈھیلا مارے پتھر مارنا چاہیے
یعنی اگر دو
۱۲ سے اغماض الوقت نہیں بلکہ یہ اسکا بدلہ
چشم نمائی کرنا ۱۲ سے شدنی میں یا
قابلیت کی ہے یعنے قابل سرو شدنی
کے ۱۲ سے گرم ہونی فاعل دکان
ہے دکان کا گرم ہونا دکان کا چلنا
نفع دیکھنا ۱۲ سے نزہت ہونا یعنی
کا بھیجنا ۱۲ تازگی اور خوشی ۱۲

بنگارد دل نقشه فرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند که تا حقائق با حسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت بر آن ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و بیجا اطفال عمر بلهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب ٭ فآها ثم آها ثم آها ٭ رباعی افسوس که عمر رفت و هوشیاری نیست
دردا که امید خویشتن داری نیست ٭ گفتم که چو بیدار شوم روز بود ٭ هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این قید رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا
تا موافق شریعت غرا فیصل و حیف و میل بر کسی نرود و الحمد لله قاضی ما متدین ست و صالح و متقی چشم
براین آن ندارد در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و وارضوا لحکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبه احمد آباد باضافه هزاری و هزار سوار سرفراز شده باد باید نوشت فدائیقدر را که دیده جز و
کار کلی هنوز در قدر ست ٭ اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان
واستمالت زمینداران همچنین سعی جانی لیغایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان باد نیست ٭ عاقبت زین نردبان افتادنیست ٭ هر که بالا
تر رود ابله ترست ٭ استخوانش خرد تر خواهد شکست ٭ رقعه ١١٨ شجاعت خان درگذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاروان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق والله الرشاد درین مقدمه بهتر از
خیراندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگر را مقرر نمایند و
الله خان بدنامیست مقدمه ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی با خلل
ندارد بیت حیف بر این دانش و آئین او ٭ کور شده دیدهٔ حق بین او ٭ در باب دینداری تحقیق

حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب نباید
کرد که بیک قرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اقتدار جهد
غالب را منظور ندارد ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است
خود کجا رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار از نابینایان و کم باید کرد
بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها بر هم میکند حق تست ع راست ناید خواجگی بر بندگی رقعه ۱۲۰ روح
الله خان درخواست مهد در احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدربست ضبط
شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای امین و کروری تعین نماید و آنچه جاگیر واند
باید پروانه بدهد و هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بیلداران ما خزانه باو برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد و یاد رخط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف آخر بهتر این مرد از آن جماعت
نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد اینهمه فروتنی برای آوردن مطلب خود بود از درون هم
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فردا از اخلاط چسپان بیگانه میشود خویش
هر چند جامه تنگ سگ جزو بدن نگردد رقعه ۱۲۱ - ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای بردن
توپخانه تعین ساخته روح الله خان را درین کار متردد نموده اگرچه آنهم کار بادشاهی است اما بخان مذکور
برنگارد که بفتح قلعه توبهار ابکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال خانزاده او بنظر در آمد میکه برای مورچال مقرر کرده است خوب است و به چندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد ولیکن از عدم خندق معلوم میشود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها

نزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشائش یابد فرمان هم درین
ماده بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید مینویسیم بیت بامیدها چنین شاخ شاخ + بداریم چشم
کشائش فراخ + استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲ - انا افراد فرستادهٔ سوانح نگار لشکر فرزند زاده
معلوم شد که شکر الله خان باوجود نزدیک نمودار شدن غنیم بشرب خمر مشغول اند و خود سوای نکرده
کسان را به تنبیه آنها فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانید
با امتناع محترز و ممتنع نمیگردد درین ممنوع قصد اصرار دارد از آنجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیزهای بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تامی نبندند باید که آن فدوی بدیوان برنگارد که همه مراتب
را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - بفتح الله خان بنویسید که حسن خدمت مفصل
از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما آئین جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل
نکند و با زرده کردن سرگروه ما را سرگردان ننماید رقعه ۱۲۴ - امستمند خان فرویکه مشعر خرابی جاگیر
خود بسبب بهاوونی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه
شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق
خود را بجمعیت شایسته بانطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعد الله کمر خطوط بما فرستاده و
اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد و خلف حکیم اشرف متوفی را
خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در
مقدمات اهل خدمات که بفحوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه درحقیقت ظالم اند
دخل ننموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است در هر صورت مستدعی
بودن خود بدعا موت فی الله و المنوده اند حق است فی هذا الموت حیات این نیاز مند درگاه
الهی نیز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی

[illegible]

بالصالحین در دار دو درمعنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صحبتہا بجا می آرد اگرچہ فضلای حضور نکات عمدہ گفتہ اند اما چنانچہ باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاہ بہ تحقیق خود نگارد والسلام

رقعہ ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشانہ شدن بدبخت کوکہ محمد کام بخش خود آن فدوی را معلوم شدہ باشد چون تنبیہ آن وجدا کردن پادشاہزادہ نادان ضرور بود کریم و بر سر آن مس القرین آنچہ آوردنی بود آوردیم و من یکن الشیطان لہ قریناً فساء قریناً فرد صحبت سفلہ چو انگشت نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سرکند جامہ سیاہ + بشومی ہم صحبتے او پادشاہزادہ ہم گمراہ اند چند چیلہ اگر در خیمہ اش بہ تیاقداری باید نشانند و از حال او خبر باید داد

رقعہ ۱۲۷ - خانجہان بہادر باین چستی اول مثل کہنہ عمالان درین مہم سستی پیش گرفت ہرگاہ از حضور تاکید شدید خواست کہ تلافی مافات نماید نتوانست اینہمہ خرابی بی اخلاصی است چون نباشد کہ بدتر ازین عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت و ایمائی ازین مقولہ ہم کرد تا چشم واشود و تنبیہ پیدا گردد اگرچہ ممکن نیست کہ دشمن باطن قوی دست اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود میگزارد کہ این کس گوش بحق و حقیقت دارد آنہی زبند نفس بہ ہان و مارا در تبعیت و ممیران نظم مہربانی دید و آن لطف نخست + آنکہ کردی گمرہان را باز جست + ہم دعا از تو اجابت ہم ز تو + ایمنی از تو مہابت ہم ز تو +

رقعہ ۱۲۸ - امیر الامرا درگذشت از مردم قدیم ہمین یک کس ماندہ بود انا للہ وانا الیہ راجعون مطالبہ ہم دارد دیوان بیوتات آن صوبہ برای ضبط اموال باید نوشت کہ بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور گرفتگی ہر قسم کہ میسر آمد مبلغہا بادشاہی بگیرند و دیوان مرحوم را فہمیدہ میگویند بشرط نیکو خدمتگاریہا کردہ خواہد شد و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانند بدیگری ہم درین باب گفتہ ایم اما بگمان روایت قبیلہ داری او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین کہ بروہ بہ مرضیۂ خود براستی

لفظ بمعنے عصا بمعنے چوب
چونکہ دربان کے پاس بھی لکڑی
ضرور رہتی ہے اسواسطے مطلق دربان
کے معنے میں مستعمل ہے ۱۲
المنافقین ۵ ترجمہ تحقیق

وتندرستی ظاہر خواہد کرد اما ان اللہ خان ہم برائے این کار بد نیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید کہ اضافہ دادہ شود و یک رعایت دیگر ہم بخاطر ہم ہست نسبت باو بعمل می آید رقعہ ۱۲۹
این کار یوسف خان مقرر شدہ مجوز آن مخلص ہم خو نیست اما سپاہی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن فدوی ہر چہ منکشف باشد عرض نماید برائے دیوانی برہان پور شخصے دیانتدار مطلوب ست
الالٰہم فالالٰہم رقعہ ۱۳۰ اکرم خان در چہ کار ست باوجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چہ راہ اولیٰ تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانہ بود + حج زیارت کردن خانہ بود +
اللّٰہم ارزقنا خیرا رقعہ ۱۳۱ الم فرستادہ فرزند زادہ بہادر باید گرفت اما بیشتر وکیل ایشان را گفت کہ
بدون عرض نفرستادہ باشند والسلام رقعہ ۱۳۲ مرشد علیخان ضابطہ است وخالی از دین
ہم نیست این کار را اگر باو گفتہ شود شاید کہ بہتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمہ کہ
بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیدہ باشد فوجی برائے تنبیہ قولناشان او و باش تعین
باید کرد خان بہادر حمید چہ طور ست این عاصی میخواہد کہ مرتکب ہیچ گناہ و معصیتے خاصۃ ظلمی نشود اما
زانجا کہ ملک بے سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضے جاہا احکام موافق الوقت بتغلیب
نفس بے اختیار صادر میشود از علما مسئلہ بپرسد الحمد للہ کہ نیت خود بخیر ست شاید کہ بگیرد انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیدہ رقعہ ۱۳۳ خواجہ عبد الرحیم رحلت کرد دیندار
متقی بود از جگرداری بہرہ تمام داشت روزے در حضور ایستادہ بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
خیلے خوش طرح ست در جواب عرض کرد کہ نام این را بہ از طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی
کش فرمودیم کہ در سرکار والاہم سہ چہار ہمین طرح و نام تیار سازند از کمر بر آوردہ نذر کرد و عرض
کرد کہ تا آنہا تیار شوند این نیاز محضر در سرکار را شرف باشد و رفتہ آداب بجا آورد احوال پسران او
معروض دارد یا بعنایت اللہ خان بگوید کہ او عرض نماید یا بقدر ہر یک رعایت کردہ شود رقعہ ۱۳۴

خانجهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافل ست تا بکجا بر و غالب
درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد آری کار نفس بد تر ازین ست نظم
کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و در کشید + معده
اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش آن خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر
آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی
یعنے کافر لوگ ۱۲
سیر گوید نی هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + چون قدم بر وی نهاد از لامکان + آنگه او ساکن
شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها + این قدم حق
را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شگاف + تا بسوزن بر کنم
این کوه قاف + او تعالی توفیقی کرامت کند و ازین تیره روزنه رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم
پاسے محمد کی ۱۲
الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوب بیگه نصرت جنگ با آن مزاحدان فرستاده بود بمطالعه در آمد برای
ذوالفقار خان ۱۲
داؤد خان نوشته است و در اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا
فتح قلعه امیدوار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خرج امکان
نه آید ۱۲
ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هر چه ضرور باشد بفرستد و بقلعه
داران آن طرف نیز برنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ
برساند الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء رقعه ۱۳۶ - از عریضه سپهدار خان واضح شد که
نی جهابت پسر سید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر
فضائل جهابت خان ۱۲ — دو اسپه دار ۱۲
و اسپ و فیل رسالت باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و اذن این مژده سر و پسا و کیل را
ہے باید کرد ۱۲
هم اگر تا حاضر درست باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر برآورده ایم دو

له تا بکجا غالب ہے اور بہت غالب ۱۲
ﷺ مسخرہ بیس مطلب یہ ہے کہ شیر باطن
یعنے بیگانہ ہے ہیچ کارہ
له وزن میں پنچ بے نمیرم و دوری کے
که مسئے بکسی کے نمیری سے لکھ دن تن ارن
زہے ہستی کا مرہ لینا ہر اس سے زیادہ ہے ۱۲
لفظ ایکو کی ہیں چیز ہم باقیار ابدی
عه طمع کل دار دو دو تشبیہ دوزن نے
یعنے نفس نے

۱۲ ہ چیز اپنے کل کی طرف مائل ہوتی
ہے ۱۲ ہے کوہ قاف بسوزن بر کندن
مراد ہے بہت مشکل کام کو آسانی سے
سامانجام دینے سے ۱۲ الحکم لله
الخ ترجمہ علم خدا کیلئے ہے ایسا خدا کہ
یکتا اور زبردست ہے اور کرتا ہے
الله جو چاہتا ہے ۱۲

زنجیر از آن میان خوش کرده حوالهٔ وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع باعلاقه هم عنایت شده
جواهر خان خبر بگیرد رقعهٔ ۱۳۸ - سوانح نگار روز بر دست در باب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا
ندارد خود را در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبر آباد
خوب سر انجام شده است گوپال سنگه را هم در باب اعانت او باید نوشت و نجابت خان مذکور تسلی نامهٔ قلمی ساخت
چنار تا بکی جیب تفلسی پوشد رقعهٔ ۱۳۹ - هنگامه که بر اهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم
ست رو نباید داد دل پشت و کمر آنها بچوب بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبردار کجا هم میر اسیان
را چنان فربه کرده اصطبل را نخوت و نق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه و انت خیر الراحمین
سیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسد مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نمانده والا هم فالاهم
رقعهٔ ۱۴۰ - همین پور خلاف برای اضافه پسر چار مین نوشته اند ظاهر اسواران فیع القدر زیاده اند بر ایشان
باید کرد و افزونی ذات خورد و بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد
سیان صفوی خان هندو صحبت برا برنیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیة تهدیدی بهندو باید
نوشت رقعهٔ ۱۴۱ - روح الله خان بآن وضع زرها را اکر داین مشرف الدار میخواهد باین روش جرمانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار در حضور استعداد آن نباشد وکیل را
نشانده بهمین وقت مبلغ با دستاهی بگیرد و اشرفیهای مار النصیب این پا باقی نکند اعلی حضرت طاب
ثراه برای جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلها شهر به شهر شده یا تعین نموده زرها را بمعرض وصول در
می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان و زرا پا میکه بمنصب وزارت سرفرازی نداشت در غسلخانه
نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغهٔ غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت
بر شده دار اینزا و لمز از و کمر بست آنحضرت برادر ناجرهان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفائی
داروغه را از خان مذکور داده ها نذر رقعهٔ ۱۴۲ - پیشکار صدر الصدور مستحقین را اگر بحضور آرد دیگر غرضی

(۱) علاقه جس کے ذریعہ سے وہ چیز بندھی ہو خنجر اور تلوار میں لٹکانے کی ہوتی ہے چنانچہ امیروں کی تلوار میں بڑے قیمتی قیمتی علاقے ہوتے ہیں ۱۲
(۲) اصطبل الف کی زیادتی اور زیادہ ... جو جم سے ظاہر ہے ۱۲
(۳) اللہم الخ ترجمہ یا اللہ بخشدے تو اس کو ...
(۴) اور رحم بانی کر تو ... بہتر ہے ...
(۵) ... یہ دو فریق ... جھگڑے ...
... ۱۲

درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منگبانی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سرپیچ مرصع سوخان مذکور باید گفت یا آنکه
عمرے درخانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته انیقدر رمیده اند که این جماعت درین عرصه مستند
که چنین عنایت دربارهٔ ایشان بظهور رسد جیغه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منگبانشان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسے کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود
بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زیرکه برای احشام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب یکسی نداده سوانح نگار زبانکار چه میکند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاهل مینماید قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاهداشتن عیسوی خان
از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برادر ده برهان الله خان
که ازبی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهر او رشکست نجان مذکور حسب الحکمی تهدید باید نوشت که این
صورت چرا با معنی بوقوع آمد و بجه روان کار رو نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید و غله در قلعجات
نخواهد بود دزدان برآن نامردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند آمد قابو چیان اگر طلب گرفته ترتم
کار ماند غنیمت ست و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهای ولی نعمت
که فی الحقیقت کار خدا است برهم نمودن بزندگی و دریوزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان مآل ست آئین کدام مومن نمک حلال ست بهرحال فیضی الله بوصول طلب از تمامی
احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائنان معاونان بدنیان بر خود لازم داند

ان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست و بدستی مجوز عنایت الله خان که از حضور مقرر
شده رفته بود چه کرده ع هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت هم نبوده چه کنند
ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد اگر تنخواه نمیدادند آمدن خود میدادند یا هم از طرف خود نامه
نویسید رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدرآبادی بظاهر در لاهور درگذشت وغیر از نبیره که پدرش بحضور
پدر رحلت کرده ورثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت
تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشته های خلیفه اید به مستحقین و ضعفا و
دیگران را در آن نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ امر حمت خان امروز لباس قلخره پوشیده بحضور آمده بود
و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آید بمجرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته
عقل و ورکنند آن فدوی باد بگوید که دامن بدستوریکه در حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا قدم
در غسلخانه نگذارد و مردم را باید که الفت بالباس ساده و پرکار داشته باشد زینت تکلف خاصه زنان است
و بهانهامی زیبد و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸
ما که پان نمیخوریم این کارخانه هم تنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و چیز بینی داروغها
آنست که همه وقت همه جا کارخانجات عهده خود به توزک آراسته دارند تا وقت کار مجرائی آنها ظاهر شود
و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنها بر ما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان و دولت خداداد ما معلوم
کنند در رونق و شکوه او معائنه نموده ناتوان بنیان پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مباهات
حقا که بحساب بناصواب رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافت
مهابت خان صادر شده جواب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله و المنة رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت
خان عبدالرحمن درگذشت بر آمد دیوانی مالوه چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناتهه
سعدالله خانی را حیانی که رتق مهمات دیوانی بود میگفت که سرکار والا به کسے باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد علیل غرض رقعه ۱۵۰ آن فدوی مدار المهام
حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه ایشان
دیوان قدیم خود را برآورده دید فهم و فرکاسے رسا دارید مختار دید حالا با فضائل خان میر هادی مزه نماند
عنایت الله خان را بواسطهٔ المطالب ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان رحمن نظام
دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری حیدرآباد مصدر بعضے واهائے نامناسب شده بودند بمصلحه
چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت بآنها ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که
عرش آشیان اکبر بادشاه روزے میفرمودند که ٹوڈرمل برائے تغیر قطمیر امور ملک و مال شعور تمنددار داما
غرورش خوش نمی آید ابوالفضل ما و بدبود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان انداخت
لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرد خدا آراست مسلم بزرگی والطاف * که جرم بیند و نان
برقرار میدارد در رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار رخنه در انا تمام گذاشت باوجودیکه فرزند زاده از بیجاپور آمده بدیدنش نرفته روانه برار شد و لفظ سپه سالار که مینویسید از نوشته وکیل معلوم شده
یا خبر غیبت درین ماده نه فرمان رفته نه گفته ایم نماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد در رقعه ۱۵۲
محمد باقر داروغه کچهری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روزے سواری شنیدیم
که این را نسبت او مردم چه قدر بد میگفتند مگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود
نکرد و جزای اعمال حق است خود بهتر میداند که بر سر آن رفته چه گذشت و بر سر این فتنی چه خواهد رفت
نفس اماره میگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه میدانند ظلم کردن بدست
و پیشه آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن عنبار اکشتن است و دیده و دانسته
از عهده باز پرس آخرت که در سنگ ست برآمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما
خدمت نباید داد ع داد وادا از دست غفلت داد داد * غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانے

۱۲ شده نواخته را انداختن یعنی تحقیق اور بزرگی
کا بڑھا دینا ۱۲ شه دکان چیدن دکان
کا آراسته کرنا دکان لگانا ۱۲

چیده بدروشی ملتهم گردیده برآوردنش ضرورست بیت نه مردانند اینها صورتشانند بسته نان اند
دم وشهوت اند جهلای تبذل مزاج مختل واقوال باطل دارند ایان کو واسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه
تتمه طلب که درسرکار والا دارند التماس تنخواه به پرگنه بودهی کرده اند باید نوشت با وکیل گفت که بقیه طلب
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در جهات مطالبه و نقدی و قیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سودا سوداگرانه منیت اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها وامرا موقوف میداشتند
درعصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی اوقات عمدة الملک بجا خود میگفتند که ما بکار بیرون نجات
گاهی امور رشده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و اتمتعی
زبانی هرکاره با الفاظ لعز ضروالا رسیده بود در بیولا که از عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقار خان هجو آورده رسید نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ دکمک طلبست حکم والا بنام
عمدة الملک عز اصدار یافت که بکمک پسر خود رازود رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد نقض
بخط انور صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که بر وعرصه تنگ گشت دیر زود شتافتن
تساهل چرا مدعی شدن دیگرو در دعوی صادق بر آمدن دیگرست ع دیگر بجو و مناز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴
فدوی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرافت انسانی
در عقل وشعورست با وجود این همه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت
من و تو هر دو خواجه تاشانیم بندهٔ بارگاه سلطانیم عجب عجائب معقولات سعد الله خان ست که الف بصورت
قلم ونون بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیو است قلم و دوات پیش نهاده یا چیو
یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا
تیز هم چشم خود شمارد و امتیاز که میباید مراعات آن را ملحوظ ندارد رقعه ۱۵۵ فرزند زاده محمد عظیم مرد
عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود و ایشان باید پرسید این خیرخواهی بچه الیه

متهم یعنی پیش رستہ فوقانی سے تشنیع دیئے گئے معنول یعنی اہتمام یعنی تہمت رکھا گیا ۱۲ صورتشانند یعنی مردوں کے اخلاق اور اوصاف انہیں نہیں بلکہ فقط صورت مردوں کی سی ہے ۱۲ دم وشہوت یعنی اپنی خواہش اور آرزو ... ۱۲ متبذل ابتذال ... نزاکت اور رذالت

... یعنی ... بلکہ فقط ... یعنی ... دیوان ... ۱۲ ... الف ... احتیاط ... ۱۲ ... و ... ۱۲

در خاطر گذشته اگر شاه ایمای این مطلب با بن فرزند زاده کرده اند چه مضائقه والا ازین خیالات درگذرند
اشارہ ۱۲
که اخلاص وا لی نمی افزاید بل زاد ایشان غرور پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا و انا ادعوان یرحم
کلهم و یدخلهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ - خبر مرگ مخلص خان شنیده باشد از شرائف انسانی در جوهر خدادانی
و همه دانی او خط بر میداشتم رضی الله عنه این دار مرگ ارشاد اید بسیار دارد و فواید ش نا پایدار
دل دانا و چشم بینا کو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر
از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ
من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما چه رو و کدام نظر مشاهده نمائیم لهذا اسعد تخان را نیابة
عین کے زیر سے بیمار پرسی ۱۲
فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار ما فی الضمیر کند از میوه های نورس آنچه اینجا بهم میرسد انگور ست اما اطبای
یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مضر میگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم انشاء الله تقدس
نقصان کرنے والا ۱۲
بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدان
آرزو مرا برسان + رقعه ۱۵۸ - خان فیروز جنگ یکرنگ من تفریق فوج لا علاج ست فدوی زاده را
زود بحضور کرامت گنجور بفرستد که بانعامات و ادرارات امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید
روزینہ مقررہ ۱۲
فرد هان مشو نومید چون واقف نه ز اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد
آنچه دل از فکر آن میسوخت بیم هجر بود + آخر از بیمهری گردون بآن هم ساختیم رقعه ۱۵۹ خان فیروز
جنگ یکرنگ من الحمد لله دوی ره قلبی نیست بیت گر دوری و با منی پیش + در پیش منی و بی منی در
منی - از احوال شما روز بروز اطلاع میداده باشد تا که مواصلت صوری دست دهد خانه زاد
عنایت الله خان را ندیده ایم جای وی خالی ست ع شاخ گل هر جا که روید هم گل ست + رقعات
بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ - نصرت جنگ بی ریو و رنگ من اول این ملک دو قلمرو
و ماندهان مهلی بود و برهمنان متغلب انے تصرف اینها بر آورده اند ایشان را منهمک و مستهلک ملذات نفسانی
ہلاکت چاہنے والا ۱۲ غالب ۱۲

لہ کفی الخ اور کافی ہے اللہ وکیل اور وسیلہ وکالت
کے واسطے اور بیشک ہم دعا کرتے ہیں کہ
رحم کرے اللہ تعالیٰ سب کو اور داخل کرے ان سب
کو بیچ سایہ ہمیشہ رہنے والے کے یعنی بہشت میں ۱۲
لہ یعنی دراز اور اس مقام پر لفظ ظل
صفت ظلیل کی ہو جو بمعنے سایہ ہے ۱۲
لہ خوشنود ہووے اللہ ان سے اور اسی طرح لفظ
دراز سے مراد ہے زیادہ اور دلیل مشاہدہ
کے سے کہ جو ہے بمعنے پہلی کہ ہو وہ کے سب
یہ کہ وقت نہیں وہ ہو بیشک
لہ یعنی کس منہ سے آویں اور کس نظر سے مشاہدہ
کریں آپ کو بیمار دیکھنے کی تاب نہ لا سکیں گے
محبت کی زیادتی کی وجہ سے ۱۲
لہ ناگوار یعنی چیزیں کہ حلق سے نیچے اوترے
حاصل یہ کہ انگور دیکھنے میں خوشگوار ہو
طبیبوں نے تمہارے واسطے منع کیا ہے
ہم بھی اسکا کھانا چھوڑ دیتے ہیں جبتک تم
نہ کھا سکو گے ۱۲
لہ یعنی ہماری جگہ خالی ہے مثل اور جگہ بسبب کمال محبت و اشتیاق کے
بولتے ہیں ۱۲
لہ بے ریو و رنگ یعنی بے فریب ۱۲
لہ منہمک یعنی انہماک اور منہمک کرتا ہے کسی کام
میں سخت کوشش کرنا ۱۲

مستغرق امور دنیای دنی دیده فرستاده دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هرچه کرده بودند
مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند
از نوکری خود دیدند سیوا و غیره نیز با اینها سلوک بد نموده‌اند بیت دریاب کنونکه دولت هست بدست
کاین دولت و ملک میرود دست بدست رقعه ۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه سمن
را گذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین مگر نخوانده ایم
یا سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه ۶۲ خان نصرت جنگ را دلیپ و غیره متعینان
خود را برای التفت خان پیش پای شاهزادهٔ عالیجاه بگذارد که آنجا هم کار بسیار است و دست اینها
اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود فبها که بعضها بار آنای بیجاپیک کمان تیر می اندازند و نمی فهمند
که خود را نشانه تیر وبال آخرت میسازند ابیات گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل
مشو فرد صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را + که سر بکوه و بیابان تو دادهٔ ما را + العاقبة بالعافیة ۔
رقعه ۶۳ نصرت جنگ بی ریو زنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود و تمام همت مصروف همین کار شد
الحمد لله صورت یافت اما خرچیکه درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان ست
مبلغهای کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمینداران
بیجاپور که اصل ست بتغلب و تصرف است نبیرهٔ سیوا پدر سیوای جهنمی ست ملکش ظاهر چندان استحکام
ندارد و حاصلش فی گفته رسیدمی مسعود خان متوفی هفتاد هشتاد لک ن ست چه در تصرف او باشد
حقیقت ملک و تدبیر انتزاع از داود خان نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود
رقعه ۶۴ خان نصرت جنگ من را بکار نیماری حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از اینها تواضع
از اینها از اول تا آخر نمی آید و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن
بخل نمیخواهد خلاف امر بیست سوار میدانم روز جزا بر من چه خواهد گذشت و بعد از بر سر بنده‌های خدا چه معصیت

مجلس پیشگاه و صدر او رصدر کے سامنے بچھانے ہیں ۱۲ منتقم انتقام لینے والا
اسم فاعل ہے معنی بدلہ لینے والا ۱۲ منتقم حقیقی اللہ تعالیٰ ہے ۱۲
کافر حربی وہ کافر جس کے ساتھ دین کی لڑائی واجب ہو اور وہ
دار الحرب میں رہتا ہو ۔ دار الحرب وہ مقام ہے جہاں کافروں کی حکومت ہو اور مسلمان رعیت
کو اپنے مذہبی رسوم ادا کرنے کی پوری اجازت نہ ہو

صحیحین تثنیہ صحیح کا ۱۲
دشمن خواہ صحیح بخاری ہے رضافی ۱۲
خواندہ ایم یعنی پڑھا ہے ۱۲
استفسار پوچھنا ۱۲
دفینہ وہ خزانہ جو زمین میں دفن ہو
سفاک ظالم خونخواری کا سپی کی خدمت اور
حفاظت کرنا ۱۲

خواهد شد فرد فکر شته تلخ دار د جمعهٔ اطفال را + عشرت ام و زبی اندیشهٔ فردا خوش ست + بهر حال از ارباب کار
ذوی الاعتبار را همه حال هراسان و ترسان باید بود هر لحظه الحفظ و الامان باید گفت رقعات بنام مرزا
صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعهٔ ۱۶۵ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری
و دو صد در دیوان تسلیمات بکنا ند رقعهٔ ۱۶۶ میرزا بخشی محمد ابراهیم خجالت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد و
پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای دو هزار روپیه بعرض حکیم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم
مشعر این عطایا یادبرنگارد و دشمن عفا و اصلح فاجره علی الله رقعهٔ ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبه
دار الخلافه شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از ارادهٔ گوشه گزینی و استعفای
منصب نوشته است هر گاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست باد سپرده
باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد و صورت مبالغه البته منظور داشته التماس آن قدیم الخدمت را
درجه پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود نقد مقرر خواهد گشت
رقعهٔ ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند این حرف چند روز ست که شاه عالیجاه عرض نموده
که کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذاشت با کسی دشمنی نیست
و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول الحال است خود فکر کردید از حال خود
چرا غافل آید و مقدمهٔ موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید های
های افسوس بیت گهی ز دست دلم گاهی ز دل گاهی زبانم + بسرعت میرود العمر متیر سم که
دامانم + اگر مناسب داند بعالیجاه بسپارم و اگر کدورتی باشد صفا و هم نادر امانت این فانی خیانت
نکنند هر چه بخاطر رسد برنگارد یا عرض نماید رقعهٔ ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابو الوفا حاضر بود
که در دیده ساده دل آمده چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بمدعا چه کار فقیر دل بریده و گریبان
دریده میباید مردم فقیر فقیر میگویند نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد فرد جهان آئینه و هم ست و این

بر دانه و غیره ۱۲
عطیه کی جمع ہے ۱۲
یعنی شاہ عالم ۱۲
جھوٹا ظالم ۱۲ بہت جاہل ۱۲ نا معلوم ۱۲
مراد رنج سے ۱۲

زندگی خوش اندیشہ فردا عین فردا ہے
حقیقی مضمون پر ہے یعنی ایسا ہی ہمیں
دن جو آئیگا اور اگر فردا سے فردا
قیامت کی با جاوے تو مراد ہوئی اور
دنیا اور زندگی مراد ہوئی ۱۲ عیش
بھی جو ہے سلیا ہے کسی نے بخشا اور
اخترۂ حمید لیس حق اور کسی نے بخشش اور
نیکی کی پیس ہو مرض ۱۲ سلوہ العوام
نیکی کا بدلہ ہے ترجمہ موت قریب ہے
ان الی

ہمت کے نیچے سے زیادہ اور زیادہ
نزدیک ہے گردن کی رگ سے ۱۲
دل گریبان دریدہ مراد مفلس اور
بے سامان سے ۱۲ مردم فقیر فقیر الخ
اس فقرہ میں مردم سے مراد وہ فقیر ہیں
جو دعوی فقیری کا کرتے ہیں یا
مردم سے مراد وہ لوگ جو ہر کس و ناکس
کو فقیر سمجھتے ہیں ۱۲

صورت پرستانش بنفس پی و از تقلید اند و میگویند للّٰهی + اللّٰهم نبّهنا عن نوم الغافلین آمین امین آمین
رقعه ۱۶۹ هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن خیلی بر خود مینازد و بحساب ست حال
اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج دو مین در آنجا با عالیجاه چنان فهمیده باید گفت قطعهٔ بخشی خبر
بازمانه بساز + ورنه خود را نشانه ساختنست + زیرکان زمانه میگویند + زیرکی بازمانه ساختنست
خداگوش شنوا و بنیاد هاد و السلام علی اهل الرشد و السداد سلوکی که این کورمکان با بادشاهزاده
کردند کیفیت او شنیده باشید چه کنیم خود کرده را درمان نیست و مابرطبق عرائض این نکحرامان حکم کرده
و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم نبود که این بیدینان آنقدر جرات بهم رسانیده اند که بحضور
بادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بآن سعادت مند نمود خوب یار باقی صحبت
باقی انشاءالله تعالی می فهیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ
بهره و حسن بیگ یران کار چکله کوڑا برعایت خویشی فضل احبل تغیر نشد و سکنهٔ آنجا تواتر فریاد
میکنند و سر بر زمین میزنند و میگویند ع اگر تو می ندهی داد زور داد ی هست + آخر الدواء الکی
این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
را میان حسنا جاگیر و رعایا و حائل امین گفته گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در
بعضی محالات حصهٔ سپاه شما زور ظالمان ست آدم خدا ترس و آبادان کار چیده فهمیده بمیزان
فکر سنجیده زود تعین نمایند که از وزجر ایرے الذمه بادشاهشویم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع
نگاران ابنای جنس امین و فوجدار بناشند رقعه ۱۷۱ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این رباعی
در بیاضیکه بابادشاهزاده محمد کام بخش مرحمت میشود بخط خوب بنویسید رباعی آتش بدو دست
خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست
منم دشمن خویش + اے وای من و دست من و دامن خویش رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین که

له اللهم الخ ترجمہ یا اللہ ہوشیار کر ہم کو غافلوں کی نیند سے ۱۲ عه بخشی ایک شاعر کا تخلص ہے جسکا شعر اس لفظ یا کے تحتانی نسبت کی ہے نخشب ایک شہر ہے ترکستان کے شہروں میں جہاں ایک کنوئیں سے حکیم ابن عطا نے دس حیلہ تک چاند نکالا تھا جسکی روشنی کی چار فرسنگ تک پہونچتی ہے چنانچہ ماہ نخشب مشہور ہے ۱۲ سه والسلام سلامتی اوپر ہدایت والوں پر اور راستی والوں پر ۱۲ هو چھوڑ دو اور دو الخ ترجمہ ہے عه آخر الدوا الخ یعنی انتہا اور آخری دوا داغ دینا ہے ۱۲

زشاه عالیجاه جدا شده ظاهر امشیره زاده همت خان ست که حبشی بود سید زاده کریم النسب است
صحیح النسب ست چرا برآوردند از قبیل پرسد رقعه ۱۷۳ نوشته اعتمد خان وحی نیست که خود
...ید او عجل ... که در بند و بست ازین چیز اسیر دهر حال چون دخود بخود بیزار است و
شده بنویسید ... رقعه ۱۷۴ ... حضور نوشته ا
که بادشاهزاده بجمعیت دانائی حربی کمربسته بند و نخواهند که بقلعه در آیند چنانچه یکروز بهمین اراده
سوار شده تا پای قلعه متدا از مینار هر دو دار خبر داری بندهای بادشاهی نتوانست از قلعه
برآید و ایشان بر قصد در فتح قلعه بهمین سبب حسب الحکم در باب مخالفت بادشاهزاده و مفتوح
ساختن قلعه با آنها باید نشست و مکرر تعلیم آورده حواله یار علی بیگ نمود که بذاک نفرستد نه شود
با بادشاهزاده مرحوم و مغفور مخالفت پیوندد و کار بادشاهی بر هم شود و فرد حقوق خدمت
... الله ... اطفال ست + به کشوری که در دکو دکان خدا وند ند + شریف مکه در هند دست ادو
... شنیده هر سال برای جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین ست
... و فکری بجا باید نمود که بان جماعت برسد و این منافع حق بر آن نرسد بسود اگران
... ده و مالداران و تجار نند رمبارک آن همت از طرف خود بنویسید که اگر بطور رقی معرفت آنها مبلغ
اهل استحقاق حرمین شریفین سالم تواند رسید بوسیلت آنها ارسال داشته آید خواهی نخواهی منحصر
اظهار و شهرت نذر سرکار و الاهم نیست مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب
صل و علی محمد حبیب او ست صلی الله علیه وسلم ود رصوریکه انهم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک
نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او سبحانه ظاهر ست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات نام
اسد خان رقعه ۱۷۵ اهمین پور خلافت محمد معظم شاه بهادر بنویسید بلکه عرضداشت کنند که
تجویز خدمت فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم

متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بنگارد
که وکیل منصب داریکه در صوبه کشمیر جاگیر دارد بنابر قضیه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن بچوده
بکچهری دیوانی از مدتی رجوع داد برعایت وطن دار حق آن منصب دار از ان کشمیری بی پرمی
وبماند [illegible] [illegible] بعلی کنند [illegible]
ست کرر آواز بلند گفته ایم و باز میگوئیم که [illegible] حق ورفع تعدی متعدی ورویه
هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد سپیچ مرصع بهر امیر که مرحمت بده ازروز مبارک
یکشنبه نه بندد و بهمان اکتفا کند و از خود نسازد رقعه ۱۷۶ بفرزند عزیز یاد نبشید که دنیا
رفت و آخرت آمدنی شد چیزیکه یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد وهمراه بعالم گور خواهد رفت امور
خیر که عبارت از باقیات صالحات ست امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل
آنکه وقت حال را که بین الماضی والاستقبال است غنیمت داند واز امر خیر و صلاح آنچه تواند نوراً
وحال را رفته و آینده را شده پندارد زیراکه حال را روی در رفتن ست و آینده را روی
فرد سعدیا همه روز پند مردم + میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص اکبر بدید
او فرستادیم وجهت تنبیه پدر ولیسر اعتبار را افزودیم ظاهر برنخوت و پندار افزود وقدر خود را
گم کرد استغفرالله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب شمرده بدیره نصرت
جنگ برود و عذرها بخواهد و خود را از زمره پیشه ستان پدر ترس انگارد و واقعه کاله بجهوده
فراموش نسازد نظم همچنانکه شیر مردی چیست + شیر مرد زمانه دانی کیست + آنکه با دشمنان تواند
ساخت + وانکه با دوستان تواند زیست رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه عرضداشت کنند ایشان دستشفا
تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که شید سعدالله درویش نوشته باشد نوبسید که حبیب القا
بیدلی درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته فدیترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن + اجابت از در